

تذکره جلالی

تألیف عبدالغفور طاهری

بکوشش ایرج افشار

درسلسله تواریخ مربوط به یزد کتابی به نام «تذکره جلالی» تألیف شیخ عبدالغفور طاهری (۱۲۷۲ق. - ۱۳۱۶ ش) می‌شناسیم که مجموعه‌ای است در شرح و وصف شهرهای ایران و احوال سلاطین عجم، و قسمتی از آن به تاریخ یزد و علمای آنجا که مولد و موطن مؤلف است ارتباط دارد. این کتاب در سال ۱۳۱۲/۳ قمری تألیف شده و یگانه نسخه‌ای که از آن به نظر اینجانب رسیده است متعلق است به آقای تقی مشیری یزدی که از راه لطف اجازه عکس برداری از آن به این نویسنده دادند. از متن این کتاب فقط آن قسمت که بایزد و تاریخ آنجا مرتبط است نقل و طبع شد و امیدست مورد استفاده محققان اخبار آن خطه قرار گیرد.

الحمد لله الذي جعل السلاطين مظاهر لعظمته وشانه ومكنهم على
عرش قدرته وسريه خلافته وسلطانة وضرب عليهم سرادقات مجده وشرفه
وهيمانه واعطاهم مفاتيح خزائن جوده واحسانه ومنحهم مقاليد كنوز
كرمه وامتنانه وهو الواحد القهار العزيز الجبار والصلوة والسلام على
النور الذي اشرقت منه الانوار والسر الذي نشأت عنه الاسرار والبحر الذي
انشعبت منه البحار محمد خاتم النبيين وسيد الانبياء والمرسلين ومن كان
نبياً وآدم بين الماء والطين وعلى آله الطاهرين المعصومين سيما على
سلطان الوجود وقطب فلك الشهود مولانا امير المؤمنين جل جنائهم
عن وصف الواصفين ونعت الناعتين وان يقاس بهم احد من العالمين
صلوات الله عليهم مادامت رحمته الله عامة ونعمته الله تامه .



وبعد در این زمان مسرت اقتران که مسند حکومت وفرمانفرمائی

وایالت ولایت دارالعباده یزد مشرف است بوجود مسعود مبارک حضرت نواب مستطاب اشرف ارفع امجد اسعد و الا صاحب المقام البازخ والعز الشامخ، مؤسس قوانین معدلت، مؤکد قواعد رأفت و مرحمت، گوهر کان خلافت و تاجداری، در صدف سلطنت و شهر یاری، مطلع انوار جـاه و جـلار، مخزن اسرار فضل و کمال، آفتاب رحمت قمر سریر، کیوان منزلت مشتری ضمیر، ناهید بهجت سپهر احتشام، عطار دحشمت بهرام انتقام، عنصر کرم، افسر همم، محیط بذل، بسیط فضل، محور علم، مصدر علم، باب دانش، آب بینش، عین سخا، زین عطا، مظفر جیش، مطیب عیش، مطهر خلق، معطر خلق، مقدس ذات، متعالی صفات - بیت :

خواست که نام او برد حور به خلد خازنش

گفت نخست بایدت بر لب کوثر آورم

اغنی شاهنشاه زاده اعظم افخم اکرم جلال الدوله سلطان حسین میرزا ابدالله تعالی ظلال افضاله و ثبت قوائم سریر اقباله که طینتی است از آب حیوان سرشته، مصحفی از لطف یزدان نبشته، جنتی از فضل و رحمت آراسته، عالمی از نقص کلفت پیراسته، جلوۀ نور قدس است و نخلۀ طورانس، مظهر صنع و قدرت الهی و ماه و آسمان سلطنت و شاهی است .

لمؤلفه :

روح بخشای مذهب و کیش است

صورت تخت و تاج را جان است

هم به حشمت سکندر وقت است

هم به حکمت نظیر لقمان است

قلم قدرتش به گاه رقم
 کارفرمای چار ارکان است
 دست او گاه جود و گاه کرم
 به مثل همچو ابر نیسان است
 آن فلک قدر و آسمان رفعت
 رونق افزای ملک ایران است
 ای زمین فخر کن تو بر گردون
 زانکه چون او ترا به دامن است
 قره العین شاه جمجاه است
 سرو بستان ظل سلطان است
 نه همین در کلام موزون است
 در تمام علوم میزان است
 در جمال و کمال و فر و جلال
 دست پرورد صنع یزدان است
 از شمایم مکارم اخلاقش مشام جان معطر و از محاسن آدایش
 ریاض مآل را خضارت و نضارت دیگر ، از کحل الجواهر احسانش
 چشم آرزو بر بستر استراحت به فراغت خفته ، و از رشحات عنایتش
 در گلزار امید یاسمن مراد شکفته ، غمام انعامش چون انعام غمام شامل
 احوال خاص و عام و سحاب مواهبش بسان مواهب سحاب نضارت بخش
 بساتین مراد و مرام است .

این حقیر فقیر سرا پا قصور شیخ **عبدالغفور** ابن المرحوم
 المبرور زینة الفضائل العامل الكامل الواصل الى رحمة الله الواحد الاحد
 آقا محمد بن المرحوم المبرور عمدة العلماء الراسخین والفضلاء

المتبحرین صاحب المناقب و المفاخر الحاج محمد طاهر الیزدی
 اعلى الله مقامهما پس از فراغت از تصنیف کتاب مصابیح الانوار که
 آسمانی است پر از کواکب حقایق و چمنی است پر از شقایق
 دقایق ، مدینه‌ای مشتمل بر هزار بیت معمور و سفینه‌ای منظوم بر صد
 بحر مسجور، کانی پر از جواهر لطایف، بحری پر از ثالی معارف، این
 کتاب مستطاب را که مشتمل است بر ذکر بلدان معروفه ایران و
 محتوی است بر شرح شمه‌ای از اطوار و آثار هر يك از سلاطین عجم
 که بعد از هبوط آدم‌الی کنون که سنه یکم هزار سیصد و دوازده است
 از هجرت حضرت خاتم در ممالک ایران صانها الله عن الحدثنان بدلوازم
 فرمان فرمائی قیام و اقدام نموده و بر اورنگ سلطنت و جهانبانی
 قدم نهاده اند جمع و تألیف نموده و بر طبق عرض نهاده هدیه پیشگاه
 حضور مهر ظهور مبارک حضرت اسعد امجد و الادامت عظمته و شوکته
 نمودم، فان وقعت فی خیر القبول فهو غایة المأمول و نهاية المسؤل و نام
 نهادم این مجموعه درر و ثالی را به تذکره جلالی . امید که در روزگار
 به یادگار بماند و مطالعه کنندگان را نفع رساند و المسؤل من الله
 الکریم المتعال عین القبول من اصحاب الفضل و الکمال

یزد

یزد شهری است مشهور و بی‌مثال و آب و هوایش خوب و با
 اعتدال ، زلال تفتش رشک چشمه حیوان و بساتین خرمش غیرت فزای
 ریاض جنان ، بیوتات مرواحش چون اطباق آسمان مرفوع و پرنور و

کوچه و بازارش با رونق و معمور است. انار یا قوت فامش چون مفرح
جان فزا است و سیب سیمین آن چون ز نخدان خوبان دلرباست .

نظم

خطه یزد به خوبی چو بهشتی است برین
بلکه خلدیست مشکل شده بر روی زمین

خاک او عنبر و آبش به مثل آب حیات

باداو چون نفس روح امین مشک آگین

فضایش در غایت وسعت و عرضه اش در نهایت فسحت ، طولش از
جزایر خالدها قط مع و عرضش لب ح ، در زمین هموار اتفاق افتاده و
جوانب آن گشاده است . عماراتش از خشت خام در غایت استحکام است ،
آبش از قنات است و روداب ندارد و باران کم بارد و کم زراعت و مسکن
ارباب تجارت است و کوچه و بازارش پاکیزه است . فواکه سردسیریش
فر اوان و اکثر آن ممتاز و حبوب و غلاتش بیشتر اوقات تسعیر دارد .
زیرا که از فارس و کرمان و اصفهان و خراسان آورند و لجوم و دسوم
آنجا را از عراق و فارس برند . از ابریشم پارچه های خوب و لطیف
در آنجا بافته می شود و در اکثر بلاد ایران می برند .

قرب بیست هزار باب خانه در اوست و نواحی خوب و قرای
مرغوب مضافات اوست . مردمش عموماً شیعه امامیه ، و قرب دو هزار
باب خانه زردشتیه و پانصد خانه موسوی اند . اکثر خلقش عمل پیشه و
قناعت اندیشه و به امانت موصوف و به دیانت معروفند . سوادش عظیم و
بنایش قدیم است . جمعیت و خانه وار خارج حصارش بیشتر از داخل است .
بالجمله یزد شهری رنگین و سواد دینشین مشتمل بر بازارهای
زینت آئین و کاروانسرا های محکم و متین و مساجد و معابد بهشت
قرین و بلوکات و مزارعات آباد معتبره است . از مساجد هفتاد و از

کاروانسرا اینجاه و پنج و از حمام چهل و از مصانع پنجاه و هفت به شماره آمده.

در ذکر حضرت نواب مستطاب اسعد امجد اقدس اشرف والا دامت عظمته و شوکته

در این سال خیر مآل که سنهٔ يك هزار و سیصد و دوازده هجری است زمام ایالت و حکومت ولایت یزد مفوض است به کف کفایت بندگان جلالت ارکان حضرت نواب مستطاب اشرف اسعد امجد والا آبروی دولت و بهار گلزار ملت ، مناط ملکهٔ شجاعت ، مرکز دایرهٔ سخاوت ، خورشید منزلت ، قمر طلعت ، مشتری سعادت ، بهرام مهابت ، شاهنشاہ زادهٔ اکرم افخم **جلال الدوله سلطان حسین میرزا** ابدالله سلطانه و شیدالله ارکانه که روحی است مصور و ملکی است به صورت بشر ، ذات مکرمت آیاتش به فنون فضایل از افاضل زمان ممتاز و طبع در اکش در ادراک دقایق بیان و حقایق معانی سرآمد طباع امثال دوران ، تدبیر صائبش حارس حدود ملک و ملت و ضمیر ثاقبش مدبر امور دین و دولت . بیگ :

تیغش چو آب جاریست اندر عروق دشمن

تیرش چو خواب خوشرو در دیدهٔ غضنفر

تا عدل شامل او ظلّ امان بگسترده

با باز عشق باز د تیهوی زار مضطر

حکمش به نیم اشارت از بهر امتحانی

منفک کند عرض را از التزام جوهر

کمال قدرت حق از جمال طلعت ذاتش ظاهر و صفات و اسماء

بیچون را جوارح و اعضای او در مقام مظاهر. الحق در این ایام مسرت

فرجام ولایت یزد رشک روضهٔ ارم و خامس جنات اربعهٔ عالم است .

اليوم انجزت الآمال ما وعدت
و کوكب للحد في افق العلى سعدا
آن وعده که اقبال همی داد و فاشد

و آن کام که ایام همی خواست بر آمد
شاخ بلا بریده ، بیخ ستم بر کنده ، پای فتنه شکسته ، دست
رخنه بسته ، غبار کفر زدوده ، فروغ ایمان افزوده است . در حقیقت
حاکمی با این جلالت و عظمت و به این عطوفت و رأفت در این جزء
زمان کسی نشان نداده ، از صبحگاه تا نیمه شب آسایش و آرامش را
بر خود حرام فرموده و بار عام در داده ، وضع و شریف ، عالی و دانی
بی زحمت در بان و منت حاجب به حضرتش راه جویند و از حال خود بگویند .
با این همه مدارا و ملایمت از بیم سطوت و صولت او کرگ با میش
خویشی کند و صعوه از شاهین پیشی گیرد و همواره روز کار را به احیای
مراسم عدل و احسان و استمالت خواطر رعیت و در ماندگان می گذارد .
فتی مطلق الکفین بالجود والندی

غیاث من البلوی امان من الفقر

هو الملك المسئول في كل حاجة

و في لزبات الدهر اندي من القطر

نهال آمال اصحاب عزت و اعتبار از رشحات سحاب مرحمتش
نشو و نما پذیرفته و نظام و انتظام مهم رعیت و رفاهیت شهر و ولایت
به احسن وجهی صورت گرفته ، از ابر رحمت و انعام بندگان ایشان غنچه
آمال اهالی زهد و تقوی و اعیان و ارکان در چمن اقبال شکفته گردید
و امتیاز افاضل از اراذل و دانا از جاهل در زمان حکومت این شاهزاده
عادل ظاهر و پیدا و عیان و هویدا گشت . محضرش ملجاء و مأمن

ارباب فضل و هنر و در این ایام بازار کمال را رواج و رونق دیگر است، و این شاهزاده معظم مکرم فرزند اسعد امجدار جمند حضرت مستطاب اسعد امجد و الاشمس فلک رفعت، آفتاب آسمان ابهت و شهامت، صاحب کمالین جمال و جلال، جامع ضدین مهابت و رحمت، کیوان دربان بهرام غلام. آفتاب ضمیر عطار ددبیر، قمر رکاب فلک جناب، آنکه مجلس عرفان او را مشتری ادنی شامل و محفل بخشش او بی نیاز کنند هر آمل، اعنی شاهنشاه زاده اعظم افخم **ظل السلطان مسعود** میرزاست ابدالله سلطانه و شیدالله ارکانه، و تولد ایشان در سنه یکهزار و دو بیست و هشتاد و پنج اتفاق افتاده و اکنون بیست و هشت سال از سن شریف مبارک ایشان گذشته است، اللهم ایده و سده و انصره علی اعدائه بمحمد و آله -
الظاهرین صلوات الله علیهم اجمعین .

و از جمله آثار خیر حضرت بندگان اسعد اقدس و الا در ولایت دارالعباده یزد تعمیر **باغ دولت آباد** است که از موقوفات مرحوم مبرور ابوالخوانین **محمد تقی خان** است که آن خان مبرور باغ مزبور را وقف نموده که مداخل آن را صرف روضات عالیات عرش درجات نمایند بر تفصیلی که در وقفنامه مقرر و محرر است و بواسطه مرور زمان و عدم توجه متولیان عمارات آن که در غایت تکلف و نزاهت است در شرف زوال و به کمال اختلال رسیده بود . حضرت نواب و الامحض خلوص نیت و صفای عقیدت و احیاء مراسم سنت و اقامت احکام شریعت و اظهار چاکری و ارادات نسبت به سلطان سریر ولایت دیباچه صحیفه امامت نقطه الکاینات و قطب الدائرات مشکوه مشیه الله و زجاجة ارادة الله و مصباح علم الله و عرش قدرة الله، باب الله الاعظم و امر الله الافخم و اسم الله الجامع الاعز الاکرم حجاب الاسرار الربوبية و لسان الله لناطق فی البرية

والکلمة التي ظهرت عنها المشية و عرش النور والكتاب المسطور آدم
 الاولياء و خاتم الاصفياء و ابوالائمة الاتقياء الاز كياء سيد الاوصياء
 اسدالله الغالب **علی بن ابیطالب** سلام الله عليه در آبادی و تعمیر و مرمت آن
 باغ مینو مثال سعی تمام و اهتمام مالا کلام فرموده و در اندک مدتی آن
 باغ مزبور چنان آباد و معمور گردیده که هرگز به این آبادی نبوده؛ بیت:

دو چیز حاصل عمر است نام نیک و ثواب

از این دو در گذاری «کل من علیها فان»

و آن حضرت این دو چیز را بیک کار یعنی به تعمیر و تشیید این
 آثار تحصیل فرموده، چنین کنند بزرگان چه کرد باید کار. ایدالله
 اعوان حضرت و ابدالله الایام دولته. بیت:

این شرح بی نهایت کز لطف دوست گفتیم

حرفی است از هزاران کاندرا عبارت آمد

در ذکر جناب فخرت نصاب اجل امجد آقا میرزا محمد

وزیر دارالعباده دام اقباله العالی

این وزیر معظم میدان جلال و مروت را مرد و جهان جوانمردی و
 فتوت را فردست. در تقدیم خدمت به دولت ابد آیت جان و مال را وقعی
 نگذارد و در ترویج شریعت غرّا هیچ مشکلی را بچیزی نشمارد. حال
 خجسته خصالش به حلیه عدل و راستی مزین و محلی و ذات نیک و صفاتش
 به امحاء آثار ظلم و تعدی ممتاز و مستثنی، شیوه مرضیه اش معدلت گستری و
 رعیت پروری و دادرسی مظلومان و دستگیری افتادگان است. از خواص
 و عوام در تعظیم و تکریم خویش جز منت سلام که طریقت حضرت
 خیر الانام است، چیزی نخواهد. با همه کس خوش بنشیند و خوش بگوید
 و بنرمی دل او باز جوید و مانند دو رفیق متفق و دو مشفق موافق کار کند،
 و تا کنون این وزیر خوش اعتقاد چند چشمه معظم بر زمین نزهت قرین

یزد جاری فرموده و همه را منسوب به حضرت سلطان عالم امکان امام زمان عجل الله فرجه نموده و به حجة آباد موسوم گردانیده. یکی از آن مزارع مزرعه حجة آباد رستاق است که در چهار فرسنگی شهر یزد واقع است و آن موضعی است با صفا و خرم و در نضارت چون روضه ارم و در آن مزرعه طرح باغی انداخته و در آن باغ مینو مثال منازل دلکشا و نشیمنهای روح افزا ساخته. زمین زهت قرینش مشحون به انواع گل و ریاحین و چمن روح افزایش همچو خلد برین است.

روضه ماء نهرها سلسال دوحه سیج طیرها موزون
و در هر سال در روز نیمه ماه مبارک شعبان که عید مولود مسعود امام زمان است عجل الله فرجه اکثر اهالی شهر دارالعباده از علما و ارکان و تجار و کسبه و اهالی مزارع اطراف را در آن مکان مسرت نشان به ضیافت دعوت فرموده در لوازم میزبانی قیام و اقدام میفرماید ، و والد ماجد ایشان مرحوم مبرور خلد قرار ذی الشرف الجلی الحاج میرزا عبدالعلی است طاب ثراه، و نیر در مقام شرافت حسب و نسب همین فخر از برای ایشان بس که از اولاد و احفاد حامی دین مبین رئیس الاسلام والمسلمین ناصر مولانا امیر المؤمنین جناب مالک بن الحارث الاشر رضوان الله علیه میباشد و رشته نسب شریفش به حضرت پیوسته میشود. و ابناء کرام ایشان در این زمان منحصر است به سرکاران جلالتمداران آقا میرزا محمد علی خان و آقا میرزا علی محمد خان زید مجدد هما که از شرافت نجابت آراسته و به عقل و ادب پیراسته اند.

در ذکر جناب فخامت نصاب ذی المجد والشرف آقامیرزا

عبدالوهاب خان بیگلریگی دام اقباء

این خان معظم صاحب علم و فضل و حلم و عدل است. بن فلاطون

است در آداب فراست و همچو بونر جمهر در رسوم کیاست . بازیردستان
 بمروت کوشد و با ارباب کبر نخوت فروشد . عفوش بیش از انتقام و لطفش
 شامل خاص و عام . در عهد صبی و ابتدای زندگانی بکسب کمال اشتغال داشته
 و از اول جوانی خاطر به تحصیل فضایل و خصایل نیکو گماشته . نسلش از طرف
 پدر منتهی به چنگیز خان و جانب مادر از سادات طباطبای عظیم الشان .
 والد ماجد ایشان مرحوم مبرور غریبق بحارحی داوومیرزا **محمد جعفر**
 است که سالهای دراز در نهایت اکرام و اعزاز در زمان شاهزاده مبرور
 حاجی **محمد ولی میرزا** بشغل نبیل و منصب جلیل وزارت یزد برقرار
 و بالطاف شاهزاده مبرور کامکار بود . و این خان معظم چون پیوسته در
 پیشگاه حکام با احتشام یزد بدخدمتهای مشکله مأمور و خاطر حکومت را
 از اهتمام و اقدام در امور معضله مسرور داشته یرتو الطاف دیوانیان
 عظام بر ساحت احوالش نافت و بمنصب کلانتری سمت تفاخر و برتری
 یافت و مدت چند سال به آن شغل خطیر خاطر گماشت و در حسن سلوک
 مردم شهر و بلوک رامرفه و آسوده داشت . بوفور مساعی کافیه و ظهور
 اقدامات وافیه اش در انتظام ولایت و آسایش رعیت امنای دولت ابدآیت
 آگاه گردیده به مقتضای لیاقت و پاداش حسن خدمت از جانب امنای دربار
 گردون مدار بلقب جلیل خانی و منصب نبیل بیگلربیگی قرین افتخار
 و اعتبار آمد و در مرتبه ثانیه در سنه هزار و سیصد و دوازده هجری که
 حضرت مستطاب اسعد امجد اقدس و الا آقای **جلال الدوله** دامت عظمتهم و
 شوکته تشریف فرمای دارالعباده یزد گردیدند این خان معظم را به
 نیابت حکومت مباهی و سرافراز فرمودند و این خان معظم و الامقام از
 صبح تا شام با کمال رأفت و عطوفت به رسیدگی عرایض خلق و اسعاف
 حاجات ذوی الحاجات قیام و اقدام میفرماید و از مواهب کامله الهیه در

حق این خان معظم عطیه وجود فرزند ارجمند و ولد سعادت پیوند
مجموعه الفضایل محموده الخصایل معتمد السلطان مؤتمن الخاقان آقا
میرزا فتح الله خان مستوفی است ، ایدہ اللہ تعالیٰ .

در ذکر جناب جلالتمدار معتمد السلطان مؤتمن الخاقان خان والاشان
آقا میرزا فتح الله خان مستوفی دارالعبادۃ یزد زید اقباله

این خان معظم صفات ناستوده را بخط منهای نیکنامی در مبلغ
وجود باقی نگذاشته به مقررری نجابت و سعادت بر نقد و جنس اصالت
ذاتی افزوده سررشته احوال سعادت مآلش متصل به رضای خدا و مفردہ
طینت پاکش مستغنی از من ذلك هوس وهوی . میزان طومار کیاست و
شیرازہ اوراق فراست میباشد . همواره طالب آسایش عجزه و مساکین
بوده و اسعاف حاجات ایشان نموده . نظر به استعداد فطری و کمال لیاقت
و قابلیت علاوه بر استیفای ولایت که در عهدہ آن وجود با کفایت است
بر حسب فرمان مہر لمعان به منصب درجہ دویم استیفای ہمایون اعلیٰ
سرفراز به الطاف شاہنشاهی قرین امتیاز است . الحق در کفایت و
کار گذاری بی نظیر و در کمال فطانت و متانت رأی و تدبیر است . بانواع
فضل آراستہ و باقسام عدل و اعتدال پیراستہ ، و در این زمان مسرت
اقتران زمام عمل استیفای دارالعبادۃ یزد در کف کفایت ایشان و حسب
الامر حضرت مستطاب اسعد امجد اقدس والا آقاسی جلال الدولہ دام
اجلالہ و اقبالہ اکثر مہام بہ نفس نفیس کفایت میفرماید و بانجام میرساند .
و تا کنون این خان معظم چند چشمہ معظم بر زمین نرہت قرین یزد
جاری فرمودہ و در افعال خیر ساعی بودہ و در محافظت دین مبین و رعایت
شرع سید المرسلین کمر جد و اجتهاد بر میان بستہ و در تقویت اصحاب
علم و کمال و ارباب فضل و افضال لحظہای فارغ نشستہ از استشمام مکارم

اخلاقتش دماغ امانی عطرسای و از محاسن آدابش ریاض کامرانی را
 بهجت افزای پیوسته، رعایت جانب سادات عظام و علمای اعلام و فضایل فخام
 کرام نماید و در انجام مهمات این زمره کریمه همواره همت گمارد، و فقه الله
 تعالی لما یحب و یرضی بمحمد و آله الطاهرین صلوات الله علیهم اجمعین .

در ذکر جمعی از اعظام و اعیان و افاخم و ارکان دارالعباده یزد در این زمان

منهم السید السند الاجل الامجد ملجاء الاعظام والاعیان و مرجع
 الافاخم و الارکان نواب آقا میرزا سید حسن رضوی دامت فیوصاته،
 والسید الجلیل ذی المجد الاصلی مجدت نصاب رضوی انتساب نواب

میرزا ابوطالب ،

و جناب مستطاب رضوی انتساب عمدة الاعظام والاکابر
 آقا سید محمد باقر نقیب الاشراف زید مجدهما .
 الحق این سادات عالی درجات اغصان اصل نجابت اند و اثمار شجره
 شرافت، و این خانواده محترمه در روز کار ملجاء نام و پناه خاص و عام بوده اند .
 و منهم جناب مستطاب مجدت و نجدت نصاب عمدة الصدور الاعظام
 الفخام ذی الشرف والقدر نواب میرزا محمد حسین نایب الصدر زید مجده،
 و جناب مستطاب مجدت نصاب شیخ آگاه و سالك راه اله
 نواب میرزا محمد حسن شمس دامت برکاته، آن جنابان صاحب شرف
 و قدر یاد کار مرحوم مبرور خلد قرار میرزا محمد ولی صدر اند، در
 مسالك جلال و بزرگی سالك، و از نواده مرحمت شان خلد نشان نواب
 میرزا محمد جعفر صدر الممالک اند. پاک نهادند و خوش اعتقاد. مجموعه
 الفضایل اند و محمودة الخصال . صاحب مکارم اخلاق و محاسن شیم و
 همواره بزرگ و محترم بوده اند .

و منهم جناب مستطاب مجدت نصاب اجل امجد نواب میرزا محمد ملقب به صدر شریف دام مجده . آن جناب جوانی است با فضل و ادب و صاحب شرافت . در حسب و نسب یاد گاری است از بزرگان سلف و آباء و اجداد را نیکو خلف است . آثار جلال و بزرگی از ناصیه اش پیدا و انوار شرافت و نجابت در جبهه اش هویدا است . هر چند از اجله اعیان است ولی در کمال تواضع است با زیردستان .

تواضع ز کردن فرازان نکوست گداگر تواضع کند خوی اوست و همچنین جناب مستطاب مجدت نصاب علام فهم نخبه العلماء الفخام العظام عمدة الاعیان و الاعاظم نواب میرزا محمد حسن زید فضلہ الی برادر مکرم جناب صدر معظم جوانی است جلیل الشأن جلال اراکان، بحلیه علم و فضل محلی و به زیور حلم و عدل ممتاز و مستثنی است . نیکو سیرت است و خوش سیرت . به انواع فضل و ادب آراسته و به شرافت حسب و نسب پیراسته است .

و والد ماجد ایشان مرحوم مبرور مرجع الاعاظم و الاعیان و ملجاء الافاخم و الارکان نواب میرزا محمد صادق است که همواره در کمال احترام و با احتشام بوده، اعلی الله مقامه فی فرادیس الجنان بمحمد و آله .

در ذکر جناب مستطاب مجدت نصاب عمدة الصدور و
الاعیان و زبدة الافاخم و الارکان نواب میرزا
علیرضای صدر العلماء دام مجده

آن جناب یادگار مرحوم مبرور خلد قرار نواب میرزا محمد صدر است . بزرگ و محترم و با جلال قدر است . سالهای بسیار است که این خانواده ملجاء و مرجع انام و با احترام بوده اند و الان کماکان است .

چون که گل رفت و گلستان شد خراب

بوی گل را از که جوئیم از گلاب

جدّ امجد ایشان مرحوم مبرور صدر الصدور ذی الشرف الجلی نواب میرزا محمد ولی صدرالعلماست که باجلالت وعظمت وصاحب دولت و ثروت بوده اند . مراتب بزرگی و جلالت قدر آن مرحمتشان مستغنی از تقریر و بیان است و جدّ اعلاّی ایشان مرحوم مبرور ملجاء الاعاظم والاکابر وصاحب المناقب والمفاخر العالم الکامل نواب میرزا محمد جعفر صدرالممالک است که :

لاریدک الواصف المطری خصائصه وان یکن سابقاً فی کل ما و صفا اعلی الله مقامه و رفع الله فی جنان الخلد اعلامه . چون مطالب این کتاب مبنی بر اختصار است لهذا در این مقام بهمین قدر اکتفا و اقتصار گردید .
در ذکر بعضی از مساجد و معابد دارالعباده یزد

از مساجد و معابد معتبره دارالعباده یکی مسجد جامع کبیر است که در داخل حصار شهر واقع است و در این جزو زمان که سنه یکم هزار و سیصد و دوازده هجری است قریب هفتصد سال بلکه متجاوز از زمان بنای این مسجد گذشته است و این مسجدی است بس عالی، بنائی است بس متعالی، مشتمل بر گنبد و ایوانی رفیع البنیان مزین به کاشی تراشیده الوان و در کتیبه آن سوره مبارکه که انا فتحنا را بخط مولانا بهاء الدین هزاراسب که سر آمد خوش نویسان زمان بوده از کاشی تراشیده نصب است و دو طرف ایوان و گنبد دو شبستان و جماعت خانه نیکو و غرفها ترتیب داده شده و در جلو ایوان صحنی است با وسعت و دلگشا و ساحتی با روح و صفا و زمین جلو ایوان را به سنگ مرمر فرش نموده اند . و در طرف همین صحن مسجد نیز شبستانی بسا کمال احکام و استحکام و وسعت و فسحت بنیان شده و این شبستان جنید است و از بناهای مرحوم مبرور شاهزاده معظم حاجی محمد ولی میرزا است .

عرض آن بیست و ذرع شاه و طولش سی و هفت ذرع شاه است و
 ذرع اندر ذرع هشتصد و پنجاه و یک ذرع است و در اطراف صحن غلام
 گردشها از آجر و گچ ترتیب داده شده .
 و در صحن مسجد پایابی حفر شده و آب قنات محمود آباد حومه
 دارالعباده در آن جاریست .

و در طرف یسار صحن در سمت کرمان گریاسی است رفیع اساس
 و با عظمت و شکوه و بکاشی تراشیده الوان مزین و نقاشی ، و بر بالای
 این گریاس در دو طرف دو مناره عالی متعالی برافراخته شده و یکی از
 آن دو مناره را دو راه است که بر آن صعود میکنند و دیگری رایگراه
 و از سر مناره تا سطح زمین مسجد تقریباً پنجاه ذرع شاه است .

در تاریخ جدید و تاریخ مفیدی مذکور است که نخست
 علاءالدوله کرشاسب بن علی بن فرامرزین سلطان علاءالدوله کالنجار
 مسجدی عالی اساس مشهور به مسجد عتیق ساخته سه باب مفتوح داشت .
 و در سنه هفتصد و بیست و چهار هجری سیدرکن الدین محمد بن
 سید نظام الدین محمد در قبلی مسجد قطعه زمینی خریده و طرح مسجد
 نو انداخت و صفه و گنبد و مقصوره ها و غرفها بنا کرد و اساس همگی از
 سنک و آجر و گچ استوار داشت .

و در زمان سلطنت شاهرخ سلطان شاه نظام کرمانی بامن وزارت
 یزد سر بلندی یافته بدان ملك شتافت و مسجد جامع کبیر را که گچ
 اندود بود بکاشی تراشیده مزین نمود و در کتیبه مسجد سوره مبارکه
 انافتحنا بخط بهاء الدین هزار اسب که سر آمد خوش نویسان بود نصب
 نمود و در شاه نشین گنبد مقصوره محرابی از مرمر بکار داشت و در پیش
 طاق ایوان اسم دوازده امام بکاشی نقش کرد و در صحن مسجد بر بالای

مشرفه طاق آیه کریمه و اذیر فرغ ابراهیم القواعدها» بکاشی مثبت ساخت و بپاره‌ای دیگر از تعمیرات پرداخت و در کتیبه در گاه مسجد القاب میرزا شاهرخ سلطان ثبت نمود.

و در زمان شاه طهماسب صفوی **آقا جمال الدین** به حکومت و وزارت یزد برقرار گردید و تعمیر مسجد جامع و ساختن مناره بر در گاه را پیش نهاد همت نموده دو مناره بر در گاه مسجد برافراخت.

و در زمانی که حکومت یزد با امیر **جلال الدین چقماق** بود بی بی **فاطمه** حرم امیر مزبور صحن مسجد را به سنگ مرمر فرش نمود و دو ستون از مرمر تراشیده در دو جانب صفا گذاشت.

راقم گوید که در این جزء زمان که سنه یک هزار و سیصد و سیزده هجری است مسجد مزبور روبه انهدام است و با اینکه همه ساله مبالغی منافع موقوفات اوست از متولیان کسی در صدد تعمیر خرابی آن نیست بلکه همه ساله بر خرابی افزوده می‌شود.

مسجد مرحوم آخوند

نیز از جمله مساجد معتبره دارالعباده است. بانی آن مرحوم **میرور شیخ المشایخ الاجله و رئیس المذهب و الملة عضد الاسلام و المسلمین عز الدینا و الدین مولی الجلیل آخوند ملا اسمعیل عقدائی** است اعلی الله مقامه. الحق مسجدی است با عظمت و شکوه و مشتمل است بر ایوان و گنبدی بس عالی و متعالی دهنه ایوان شانزده ذرع شاه است و در ایوان و گنبد دو جماعت خانه و غرفه‌ها ترتیب داده شده.

و در وسط صحن مسجد حوضی است وسیع و آب قنات جدیده در آن جاری است و در دو طرف حوض دو تریسه قرار داده شده که مشتمل است بر اشجار گوناگون و در اطراف صحن مسجد غلام گردشها با آجر و گچ ساخته‌اند.

و در طرف یمین صحن شبستان و جماعتخانه بسیار وسیع و نیکو طرح انداخته اند ، و در مقابل قبله مسجد کریاس نیکو اساس ترتیب داده شده . و در طرف یسار کریاس حوضخانه ای است روح فزا ، و در طرف یمین آن مدرسی است با روح و صفا ، و در خارج کریاس مدرسه ای است دلگشا مشتمل بر حجرات تحتانی و فوقانی .

مسجد امیر چقماق

بانی آن **جلال الدین چقماق شامی** است . در زمان حکومت خود در نزد این مسجد را بنیان نمود و این نیز مسجدی است منبع و بنائی است رفیع ، و این مسجد در سنه هشتصد و چهل و یک به **سعی بی بی فاطمه حرم** امیر مشارالیه به اتمام رسیده .

و در این جزء زمان که سنه یک هزار و سیصد و سیزده هجری است جناب مستطاب علام فهام عمدة العلماء الاعلام والفقهاء الکرام جامع - المعقول والمنقول حاوی الفروع والاصول العالم المؤید والشیخ الامجد **آقا شیخ محمد تقی** دامت فیوضاته به امر امامت این مسجد قیام می نمایند و در هر سال در ماه مبارک رمضان بر منبر تشریف برده خاص و عام را به نصایح و مواعظ دلپذیر با حسن تقریر به راه رشاد هدایت و ارشاد می فرماید . شرح فضایل و کمالات این عالم خبیر بیش از آن است که به رشته تقریر و تحریر در آید ، شکر الله سعید و اطال الله بقائه .

مسجد ریگ

بانی آن **میر معین الدین اشرف** است که از اعظام سادات عربی است و شبستانی که در طرف یسار صحن مسجد واقع است جدید است و بناهای مرحوم مبرور عمدة التجار الاخیار **حاجی محمد کاظم** شهیر به **پوست فروش** است که از تجار با اعتبار بوده است .

مسجد فرط

در کتاب تاریخ مفیدی مذکور است که احمد بن محمد زمجی حسب الفرموده صاحب الدعوه ابومسلم مروزی با لشکر ظفر اثر به عزم مقابله و مقاتله بنی امیه عنان عزیمت به جانب خطه یزد انعطاف داد و یا ابوالعلا که از جانب مروان حماروالی آن ولایت بود محاربه نموده او را به دست آورد و با علم یزید به آتش قهر و غضب سوخت و اتباعش را به تیغ انتقام گذرانید و در این خطه به مسند حکومت نشست. پس به ساختن عمارات و اجرای قنوات فرمان داد. در قصبه مهر یجرد مزرعه مشهور به مدوار را او احداث نمود.

و آن امیر عدالت کیش بقرب درب مهر یجرد مسجدی طرح انداخته در نهایت صفا به اتمام رسانید و مشهور گردید به مسجد فرط و در آن زمان که جناب ولایت مآب امام ثامن حضرت امام رضا (ع) حسب الالتماس مأمون خلیفه عباسی از جانب مدینه طیبه متوجه طوس بودند چون ساخت ولایت یزد از یمن قدم مبارک رشک روضه ارم گردیده چند روزی بجهت ارشاد و هدایت آن حضرت سلام الله علیه در این ولایت رحل اقامت افکنده و در همین مسجد فرط به عبادت ملک علام قیام می نمود و موضع عبادت آن حضرت را یکی از مؤمنان با اخلاص عمارت نمود و گنبدی محقر ساختند و تا کنون محل استجابت دعای سکان این دیار است.

راقم گوید که مسجد مزبور به جهت امتداد زمان و عدم توجه مردمان خرابی به حال عمارت آن راه یافته بود در سنه هزار و سیصد و یازده هجری جناب اشرف الحاج حاجی سید ابوالقاسم خلف مرحمت شان حاجی سید کاظم شهیر به کلاه دوز که از تجار نیکو اطوار با اعتبار و از سادات عالی درجات صحیح النسب است چنانکه افعال

واعمال ایشان شاهد بر این مدعا است مبالغی خطیر صرف تعمیر و مرمت مسجد مزبور نمودند و الحق مسجد مزبور در هیچ زمانی بدین صفا و رونق نبود و در این ایام به سبب توجه ایشان این مسجد از هر جهت آباد و معمور است.

در ذکر بعضی از مدارس معتبره دارالعباده
و بعض مدرسین که بافاده و افاضه مشغولند

مدرسه خان

مدرسه‌ای است بس عالی در جنب میدان خان در سمت کرمان واقع است. بانی آن ابوالخوانین مرحوم مبرور محمد تقی خان است در زمان سلطنت سلاطین زندیه که حکومت دارالعباده با این خان و الاشان معظم بوده این را ساخته‌اند.

و این مدرسه‌ای است با وسعت و فسحت و روح و صفا و مشتمل است بر دو طرف، طرف بزرگ و طرف کوچک، و در هر طرفی حجرات فوقانی و تحتانی ترتیب داده شده و در وسط صحن مدرسه میاه قنات جدیده جاری است و در ما بین مدرسه بزرگ و کوچک حوضخانه‌ای است و بر بالای این حوضخانه مدرس عالی در غایت نراحت آراستگی یافته.

و تدریس در این مدرس با اعلم علمای اهل ولایت است و در این جزء زمان الموالی المؤید و السید السند زین الفقهاء و المجتهدین و مروج الملة والدين ذوالشراقتین آقا میرزا سید حسین الملقب به سلطان العلماء دامت فیوضاته و برکاته مدرس این مدرسند. علو شأن آن جناب در میان علماء اعلام و فقهاء کرام کالشمس فی وسط السماء هویدا و غایت تبجر ایشان در علوم معقول و منقول در نرد فضالی فخام ظاهر و پیدا. اعظام افاضل به امید کسب علوم و فضایل همواره متوجه ملازمت اویند و در روضه قرب او پویند و مثل ایشان در میان علماء عظیم الشأن کالشمس بین الکواکب و شمس القلاده بین الدر الثواقب است

و این سید جلیل فرع شجره طیبه ابراهیم بن اسمعیل است که ملقب است به طباطبا و اسمعیل فرزند ابراهیم بن حسن بن حسن بن علی بن ابیطالب است سلام الله علیهم و ابراهیم بن اسمعیل کان من اکابر السادات سیداً کریماً جواد الله عقب کثیر منتشر فی الاقطار ان معنی طباطبا بلغة القبط سیدالسادات معقب مكثر وقال فی المجمع طباطبا لقب ابراهیم بن اسمعیل ای حسن.

و من المدرسین شیخ جلیل و حبر نبیل علام فهام نخبة العلماء الاعلام وزبدة الفقهاء الکرام **آقا شیخ عبدالصالح** دام افضاله العالی. ذکرشده ای از اوصاف کمال و بیان اندکی از بسیار مراتب فضل و افضال آن قدوه و مرجع خاص و عام آنکه ایشان مصباح حقایق و مفتاح دقایق و منهج علم و معراج حلم و صراط عدل و نشاط عقلند. و فور دانش و تبحر در فنون علوم ایشان را حاصل و به اعلی درجه علم و اجتهاد فایز و اصل اندام الله افادته .

و منهم عمدة العلماء الاخیار و نخبة الفقهاء الابرار زینة الفضائل العالم الكامل عالم معالم الاسلام عارف قواعد الاحکام **آقا سید یحیی** دامت فیوضاته. اگر یاران مشاهده خلدرضوان را خواهند اینک روضه خلد برین در دیده **خالد زمین** جلوه گر است و شجره طوبی به ثمر خوبی بارور. و منهم العالم الجلیل و الحبر النبیل العلام فهام عمدة العلماء الاعلام مقتدی الانام المشرف بشرف الزمزم والمقام **الحاج میرزا عبدالحسین** مدظله العلی .

و منهم العالم العامل و السید الفاضل جامع المعقول و المنقول حاوی الفروع و الاصول **آقا سید ابراهیم** دامت افادته .

مصلی

مکانی است با وسعت فضا و در کمال روح و صفا در جنب مدرسه

خان واقع است. عرض آن هفتاد ذرع شاه و طول آن هفتاد و پنج ذرع است تخمیناً .

از بناهای **میرزا اسحق بیگی** است و در این جزء زمان مصلی پربی رونق نیست .

واز جمله مدرسین مصلی در این زمان یکی سیدالفاضل وسند الفضایل، محقق شرایع الدین لمعة لوا مع الیقین، عمدة العلماء الکاملین و نخبة الفقهاء و المجتهدين ذی الشرف الجلی **آقا میرزا سید علی المقلب** بالمدرس است دامت افاداته و افاضاته . غایت تبحر این سید جلیل و حبر نبیل در علوم معقول و منقول و کمال مهارت ایشان در مباحث فروع و اصول کالشمس فی رابعة النهار هویدا و عیان [است] و محتاج به بیان و اقامه دلیل و برهان نیست. در علم فروع و اصول بی بدل و در فنون علوم از بسیاری از علماء افضل و من یهوی الوقوف و الاطلاع بکمال فضل مولی الجلیل فلینظر الی نتایج طبعه و نتایج اقلامه و قد کفاه ادام الله بقاءه فی کمال فضله ما آورده فی طی صحیفة شریفه موسومة بالالهامية

لله در صحیفة تهدي الوری سبیل الهدی و مسالك الارشاد و من المدرسین جامع المعقول و المنقول حاوی الفروع و الاصول العالم کامل و المحقق الفاضل عمدة العلماء الکاملین و الفقهاء المتبحرین **آخوند ملا محمد صادق** دامت فیوضاته و برکاته. این عالم فرخنده صفات به صفت تواضع و پرهیزگاری و علم دین داری اتصاف دارد و همواره نقش افاده و تألیف بر صفحات می نگارد .

مدرسه شاهزاده

در داخل شهر در نزدیکی مسجد جامع واقع است . مدرسه ای

است با وسعت و صفا و مشتمل است بر حجرات خوب و روح فزا .
 از بناهای مبرور مرحوم شاهزاده معظم حاجی محمد ولی میرزا
 است در زمان حکومت خود در دارالعباده یزد. در سنه هزار و دو یست و
 سی و هشت آن را ساخته و بد اتمام رسانیده اند . ولی درین جزء زمان
 که سنه هزار و سیصد و سیزده هجری است درین مدرسه کسی ساکن
 نیست و عمارات آن رو به انهدام است . کاش چشم بینائی بود و به دیده
 بصیرت این آثار را ملاحظه می نمود، و کاش گوش شنوائی به هم می رسید و
 سخنان این درو دیوارها را می شنید، « گوش سخن شنو کجا دیده اعتبار
 کو . »

در ذکر بعضی از مزارات متبرکه

از جمله مزارات متبرکه که مزار نور بار امامزاده معصوم ابو جعفر
 محمد بن علی بن عبدالله بن علی بن جعفر بن محمد بن علی بن حسین
 ابن علی بن ابیطالب است سلام الله علیهم اجمعین
 این امامزاده محترم در زمان متوکل عباسی ملعون نشریف فرمای
 یزد گردیده و نسب خود را مخفی می داشت و یزد در تصرف فخر الدوله دیلمی
 بود و امیری عادل از جانب او به حکومت اختصاص داشت. حاکم ولایت
 حضرت رسالت (ص) را در خواب دید که به او فرمود یکی از فرزندان من به
 این شهر آمده و حواله او در این زمین است. او را در یاب و گرامی دار. والی بعد
 از یقظه در مقام تفحص بر آمده و به خدمت امامزاده معظم مشرف گردید
 و قصه خواب را بعرض رسانید. پس امامزاده محترم نسب نامه خود را
 را بدو نمود. والی آن حضرت را محترم داشت و دختر خود را به عقد آن
 جناب در آورد و برای آن جناب خانه عالی بساخت و قریه فهرج و
 طرزجان را در وجه معاش ایشان مقرر نمود، و چون در سال چهارصد و

بیست و چهار هجری آن بزرگوار بجوار حق پیوست آن حضرت را
در این مقام شریف به خاک سپردند .

راقم گوید که پیوسته کرامات و خارق عادات از این تربت
مطهر و مرقد منور ظاهر گردیده ، و چگونه چنین نباشد و حال
آنکه

این روضه مقدس اولاد مصطفی است
یا مدفن سلاله سلطان اولیاست
این خوابگاه میوه باغ رسالت است
این تختگاه شمع دل شاه هلانی است
دانی که این مقام مبارک چه منزل است
اینجا مقام وعده زهرای مرتضی است
این کعبه مراد زمین و اهل آسمان
هر کس که کف کشاد در او حاجتش رواست

در تاریخ جدید یزد یزد مسطور است که در بیستم فروردین
ماه سنه هشتصد و شصت هجری به جهت کثرت بارندگی سیل در شهر
افتاد و آب سیل به عمارت امامزاده رسید و نصف از صفت جدید و صومعه و
صفت پائین پای مدرسه و پایاب بائر گردید و آب سیل کرد مرقد امامزاده
معظم نگرید و این معنی موجب عبرت و مزید اعتقاد خلق گردید .
از جمله مزارات متبر که دارالعباده یزد مزار نور بار شاهزاده
عالیمقام حضرت امام زاده سعید فضل بن امام موسی کاظم است برادر
سلطان خراسان علی بن موسی الرضا که مخفی بود و کسی را معلوم نبود
تا زمان دولت مبارزالدین محمد مظفر .

در کتاب تاریخ جدید مذکور است که مبارزالدین محمد شهر

را بزرگ گردانید و بسیار از بیرون داخل شهر کرد و بار و بکشید و حفر خندق کرد. چون بدین مقام رسیدند قبری پیدا شد که شخصی مهیب با جامه‌های سبز و سفید در آن آسوده و مصحفی بر سینه گذاشته و بر اندام او جراحی یافتند. خبر به نزد محمد مظفر آوردند و آن روز گذشت. چون شب در آمد چند علم نور معاینه دیدند که از آن قبر بر می آید. روز دیگر محمد مظفر سوار شد و زیارت آمد و بفرمود قبر را بیستند و صومعه بر سر قبر ساختند. بالجمله اظهار این قبر مطهر در سنه هفتصد و چهل و هفت هجری بود. مزار متبر کی است بسیار نشان نهاد را اینجا دیده اند و اهل حاجت به مراد رسیده اند.

و در سال هشتصد و چهل و چهار امیر قطب الدین خضر شاه بن امیر اعظم شمس الدین محمد خضر شاه قطعه‌ای زمین از شهر داخل صومعه کرد و بقعه‌ای در کمال زینت و صفا بساخت و فرش قبر را از کاشی ترتیب داد و قبر پوش زربفت بر آن انداخت.

مؤلف گوید در این جزء زمان که سنه یک هزار و سیصد و سیزده هجری است این قبر منور مظاف زواری و ارباب حاجات است و از هر جهت آباد و معمور و بارونق و پر نور است.

مزار سید سرچم

مشهور به سید گل سرخ. در تاریخ جدید مذکور است که او مردی تارک و مجذوب بود و آنچه بگفتی در اکثر همان بودی و اکابر نزد او را منقاد بودند، و چون در سال هشتصد و پنجاه و شش رحلت فرموده او را در این مقام دفن کردند و این مرار را عمارت کردند و مردم به زیارت روند و مراد یابند.

و هم در آن نزدیکی بر سر راه خراسان مقابر است که او را

مقابر زنگیان خوانند و درویشان ابدال در آنجا مدفونند .
 در ذکر مزار نور بار شیخ اعظم و ملاذافخم سلطان العارفین و
 قدوة الواصلین الکاملین شیخ تقی الدین دادا محمد نور الله مرقدہ
 این شیخ بزرگوار از بزرگان راه دین و سالکان راه یقین است.
 مولد او در اصفهان و مرید شیخ اندایان بود .

در کتاب تاریخ جدید یزد مذکور است که شیخ اندایان را شیخ
 محمد نام بود و این شیخ محمد شیخی کامل و صاحب کرامات بود و
 شیخ دادا محمد دست ارادت به او داده بود و شیخ چون در بشره او
 نور ولایت می یافت او را ارشاد کرد . و شیخ تقی الدین دادا محمد در
 صحرا غله پاک کردی و صائم الدهر و قائم اللیل بودی و آنچه اجرت
 به وی رسیدی صرف مساکین نمودی و خود به قرص نان جوی افطار
 کردی .

نقل است که روزی شیخ علیه الرحمة در صحرا خرمن غله پاک
 کرد و صاحب خرمن اجرت او را داده بود و باقی خرمن را به انبار
 نقل کرده بود. شیخ سعید در آن مقام بواسطه ادای امر حق به نماز قیام
 نموده بود چون از نماز فارغ شد عزیمت راه نمود. شخصی علوی در رسید
 و از خرمن اثری ندید. بغایت متغیر و ملول شد. شیخ سعید پرسید که
 موجب ملال خاطر چیست. آن مرد علوی گفت که مرا بر صاحب خرمن
 وظیفه ای بود که در وقت خرمن ادا کردی و اکنون خرمن برداشته
 و من محروم به سر وقت عیال بر می گردم. شیخ بزرگوار فرمود که
 ای مخدوم زاده صاحب خرمن وظیفه تو را به من سپرده، من منتظر تو
 بودم. آن شخص علوی خرم شد و گفت ساکن باش تا من کس بیاورم

که بردارد و شیخ سعید فرمود که مزد به من داده اند که بردارم و همراه تو بیاورم. این بگفت و گندم را برداشت و همراه آن مرد علوی برد و به خانه او سپرد و باز گشت و به صحبت شیخ محمد مرشد خود آمد. شیخ چون نظر بر او انداخت گفت چه عمل کرده ای که در تو چیزی احساس میکنم. شیخ دادا قصه علوی باز گفت. شیخ برخاست و روی او را بوسه داد و گفت ای محمد به تو دادند. دیگر تورا بعد از این احتیاج به مرشد نیست.

راقم گوید که در این جزء زمان این مزار نوربار محروم است و چیزی که ثابت و برقرار است ظهور کرامات و خوارق عادات است که مشهور خاص و عام اهل این محلات گردیده.

و هم صاحب تاریخ جدید گوید که اصح اقوال آن است که چون شیخ از در خانه علوی باز گشت به قرار گاه خود آمد و ساکن شد و شب حضرت رسالت ص را به خواب دید که او را به سوی خود خواندند و دست مبارک بر سر او نهادند و فرمودند که ای محمد چون تو این مرحمت در حق فرزند من نمودی ما آنچه می جستی از درجه ولایت به تو دادیم و تو را دادا محمد نام کردیم.

در ذکر بنای خطه یزد و عمارت حصار و قلعه

در کتاب تاریخ مفیدی مذکور است ...^۱

... مؤلف گوید که در سنه یکهزار و دو بیست و نود و دو که از جانب شهریار عادل شاهنشاه اسلام پناه ایران ناصرالدین شاه قاجار خلد الله ملکه و سلطانه جناب محمد خان والی حاکم دارالعباده یزد گردید بر

۱ - مطالب کلا منقولات ملخصی از کتاب مذکور است، علی هذا از نقل آنها خودداری می شود.

در قلعه مبارکه عمارتی ساخت و الان آن عمارت تلگرافخانه است .

در ذکر بعضی از حوادث و وقایع که در یزد واقع گردیده

از جمله حوادث حادثه در دارالعباده یزد قتل شاه خلیل الله است .
 در سنه هزار و [دویست] سی دو هجری در زمان سلطنت خاقان مغفور
 شاهنشاه اسلام پناه ایران فتح علی شاه قاجار نورالله مضجع شاه خلیل الله
 پسر سید ابوالحسن است و از سادات اسمعیلیه میباشد . هم اکنون جماعتی
 که طریقت اسمعیلیه دارند ایشان را امام خویش دانند . در مدت زندیه
 سید ابوالحسن خان حکومت کرمان داشت و چون عزل شد در محلات
 که از محال قم است نشیمن گرفت و همچنان جماعت اسمعیلیه از
 هندوستان و ترکستان زکوة خود را بحضرت او می آوردند و اگر نیروی
 سفر کردن نداشتند به آب دریا می افکندند و چنان می پنداشتند که
 به دست امام میرسد و بسیار کس نذر می کردند که در حضرت امام حی
 مدتی معین مجاور باشند و طی مسافت کرده در اراضی محلات و هر جا
 که امام را مسکن باشد حاضر میشدند و به جاروب کشی و دیگر
 کارها می پرداختند .

بعد از سید ابوالحسن خان امامت قوم به شاه خلیل الله فرزند او
 رسید و بعد از روزگاری سفر یزد کرد و دو سال توقف نمود . روزی چنان
 افتاد که یک دو تن از ملازمان او در بازار یزد با اهل حرفت منازعت کردند
 و زحمتی رسانیدند . مضر و بین شکایت به حضرت نواب میرزا جعفر صدر -
 الممالک بردند و ایشان به احضار ملازمان شاه خلیل الله حکم فرمودند .
 آنهار اسناک شده به سرای شاه خلیل الله گریختند و عوانان صدر الممالک
 بی نیل مقصود باز شدند . ملا محمد حسین یزدی که مردی ادیب و فاضل

بود چون این بدید از نزد جناب صدر الممالک بی توانی برخاسته با جماعتی از عوام آهنگ سرای شاه خلیل الله کرد و او از بهر دفاع در سرای بسته بر لب بام سنگری کرد و بعزم مدافعت بنشست. مردمان اول در سرای شکسته و شاه خلیل را بادوسه تن از مردم او پاره پاره کردند. حاجی **زمان خان پسر حاجی محمد حسین خان نظام الدوله** که در این وقت که سنه یکهزار و دوست و سی دو بود حکومت یزد داشت ملا محمد حسین را با جمعی از اشرار که این کار کردند بگرفت و باز داشت و صورت حال را عریضه نگاشت. شهریار تاجدار فتحعلی شاه قاجار کس فرستاد تا نواب صدر الممالک و ملا محمد حسین و دیگر مردم گناه [کار] را حاضر در گاه ساختند.

نواب صدر الممالک را معاف داشته ملا محمد حسین را در زندان بردند و به زنجیر کشیدند و بشفاعت نظام الدوله ملا محمد حسین بجان ایمن شد و عقاب او بزحمت چوب معلق شد و نواب صدر الممالک بعد از گناه پیشکش لایق پیش کشیده روانه یزد شدند و چون قاتل معین نبود دیت مقتول را از تمام مرتکبین این کار مأخوذ داشتند. آنگاه شهریار تاجدار فتحعلی شاه ولد اکبرش **آقاخان** را که بجای پدر امام اسمعیلیه بود مورد عطف داشت و به مصاهره خویش بر کشید و حکومت سایر البلوک قم و محلات را بدو گذاشت.

در زمان شاهنشاه غازی **محمد شاه قاجار** آقاخان یک چند از مدت زمان را حکومت کرمان داشت و در سنه ۱۲۵۵ سرازگر زبان مخالفت دولت بر آورد و سبب مخالفتش در حضور پادشاه این بود که **حاجی عبدالمحمد محلاتی** همه ایام در محلات که دارالحکومه نخستین آقاخان بود

روز میگذاشت و مطبع فرمان آقا خان بود. بعد از آنکه امر ونهی مملکت ایران تفویض به **حاجی میرزا آقاسی** یافت حاجی عبدالمحمد به دست آویز طریقت درویشان و سیر و سلوک ایشان در خدمت حاجی میرزا آقاسی راه کرد. اندک اندک رفیق حجره و شبستان و انیس باغ و بستان گشت و رتق و فتق مملکت را چون بیشتر وقت حضور داشت از نیک و بدسخنی توانست کرد. چون بدین مقام عالی رسید بر آقاخان فزونی جست و دختر او را از بهر پسر خویش خواستار آمد و کردار او در خاطر آقاخان ثقلی عظیم افکند، چندانکه سراز اطاعت پادشاه بر تافت و گناه کرده حضرت گشت و این هنگام در قلعهٔ بم متحصن آمد. لاجرم بر حسب فرمان **عباسقلی خان سرتیپ** بدفع او مأمور شد و او را در قلعهٔ بم حصار دادند و از قفای ایشان **فیروز میرزا** که اینوقت حکومت کرمان داشت بالشکری ساز کرده بر سر قلعهٔ بم تاختن برد و کار بر قلعه گیان صعب انداخت .

چون آقاخان از همه جهت خویش را در ششدری بلادید قرآن مجید را با تیغی از گردن آویخته به رکاب فیروز میرزا آمد. شاهزاده او را به جان امان داد و روانهٔ درگاه حضرت شهریارغازی محمدشاه داشت. روزی چند در بقعهٔ شاهزاده عبدالعظیم توقف کرد و بر جان خویش ترسان بود. حاجی میرزا آقاسی حاجی عبدالمحمد محلاتی را که در معنی آقا خان از تحمیلات او بار فرمان برداری از دوش فرو گذاشت و فرار کرد بشاهزاده عبدالعظیم فرستاد تا او را مطمئن خاطر ساخته حاضر حضرت سازد. آقاخان را اگر چه این امر رنجی عظیم بود لکن پذیرفتار گشت و کلاه از سر بر گرفته دستاری سبز به قانون سادات قرشی به سر بست و به اتفاق حاجی عبدالمحمد خان بخانهٔ حاجی میرزا آقاسی نزول کرد و بشفاعت او

آسوده کشت و بعد از روزی چند رخصت یافته روانه محلات شد و در خانه
 و قلعه خویش نشیمن کرد و مزرع و مرتع خود را مالک آمد. آنگاه از
 اولیای دولت خواستار آمد که او را اجازت سفر مکه معظمه و زیارت
 عتبات عالیات دهند. این مسؤولش نیز با جابت مقرون گشت. پس زنان و
 فرزندان و اموال و ائقال خود را از راه بغداد روانه کربلا و نجف نمود.
 آنگاه در مدت سه ماه در هر جا از بلدان ایران اسبی نامبردار شنیده بود
 که توانست خرید از مردم خویش پنهانی فرستاد و دو چندان که سزا
 بود بهاداد و چنانکه کس ندانست در محلات پانصد سراسب تازی جهنده
 به مضمار بست و اعداد کار سفر کرد و مردم رزم دیده را نیز ببندل زر بفریفت و
 در عشر اول رجب یکشب از محلات برنشسته راه کرمان پیش داشت.
 چه در کرمان جماعت **عطاء اللہی** بتمامت طریقت اسمعیلیه دارند و آقا
 خان را امام وقت می پنداشتند. خواست تادرا آنجا لشکری انجمن کند
 و سر به خود سری بر آورد. نوشته اند که در آن هنگام فرمانی چند از قبل
 شاهنشاه غازی مجعول کرده شبیه خط و مهر تمامت مستوفیان در گاه رادر
 پشت فرامین رقم کرد بدین شرح که ما حکومت کرمان را تفویض به آقا
 خان نمودیم، امر و نهی او را مردم کرمان نافذ دانند و سر از فرمان او بر
 نتابند و خود نیز به اعیان کرمان بدانگونه که رسم حکام است مکتوبها
 کرد و بحاجی سید جواد مجتهد کرمان بدین شرح نامه کرد.

نامه آقاخان محلاتی به حاجی سید جواد

« سفر کعبه کنم تا بخرابات رسم

زانکه سالک بحقیقت رسد از راه مجاز

بنده در گاه عزم زیارت مکه معظمه داشتم. در عرض راه این

احکام و فرامین رسید. مأمور حکومت و توقف در کرمان شدم. مهمان پذیر

باشید ، والسلام .»

از این سوی چون خبر بیرون شدن آقاخان از محلات معروض در گاه پادشاه افتاد و مکنون خاطر او مکشوف شد حیلت سازی او را رقم کرده بدست مسرعان سبک سیر روانه مملکت یزد و کرمان داشت. بالجمله آقاخان همه جا بسرعت تمام طی مسافت نموده نخستین بکنار شهر یزد رسید و چون جماعتی از قبائل عطاءاللهی در این مجال نشیمن داشت نتوانست پوشیده گذاشت. خواست تا ایشان را نیز با خود کوچ دهد. لاجرم **میرزا حبیب الله** دبیر خود را روز سیزدهم رجب روانه شهر یزد نمود و عریضه از اردکان نگار کرده ارسال خدمت شاهزاده **بهمن میررای بهاءالدوله** نمود، بدین شرح که شاهنشاه غازی مرا رخصت سفر مکه معظمه فرموده تا از بندرعباس طریق مقصد سپرم و فرمانی از پادشاه و نگاشته‌ای از حاجی میرزا آقاسی نیز بنمود که آقاخان که از راه بندرعباس روانه مکه معظمه است حکام بلدان و امصار عرض راه حشمت او را نگاه دارند و همه جا پذیره او کردند و مهمان پذیر باشند .

بهاءالدوله که فرمانگزار این اراضی بود بفرمود تا در میان شهر از بهر ورود او منزل معین کردند و سازوبرگ مهمان نوازی مهیاداشتند و چند کس نیز باستقبال او بیرون فرستاد که روز پانزدهم رجب که آقاخان ساعت ورود خود را مشخص کرده بود او را بشهر در آورند. یک تن از پذیره شدگان آقاخان مراجعت کرده در حضرت شاهزاده معروض داشت که آقاخان از شهر یزد بدان سوی عبور کرد و در **قلعه تو** که یک فرسنگ و نیم تا شهر مسافت دارد فرود شده و هم در زمان چند نفر از مردم عقدادر آمدند و معروض داشتند که آقاخان حکم داد تا مردم او هفتاد نفر شتران ما را مأخوذ داشته با خود برانندند. شاهزاده **بهاءالدوله** یک تن را بیض خود را بدو

فرستاد کہ برای شما خانه در شهر معین کردیم چه شد کہ در نیامدید و شتران این مردم را از بہر چه رانده اید. آقاخان در جواب گفت من فردا کہ پانزدہم است بہ شہر درمی آیم و از حضرت شاہزادہ بر خوردار میشوم و این شتران را بہ کرا گرفتہ ام و زر کرا را بہ میرزا حبیب اللہ حکم فرستاد کہ در شہر برساند. میرزا حبیب اللہ نیز بر ذمت نہاد و خود نیز بنزد آقاخان شد کہ روز دیگر او را بشہر در آورد و زر کرا را بشترداران برساند و گذشتن از کنار یزد را بہانہ چنین آورد کہ چون گروہی از ایل عطاء اللہی در این محال نشیمن دارند برای دیدار ایشان واخذ ز کوتی کہ در میان آن جماعت بر قرار است بدانجا شدہ .

بالجملہ صبح پانزدہم مکشوف افتاد کہ آقاخان دو ساعت قبل از سپیدہ دم از قلعہ نوبطرف کرمان شتافتہ و ہنگام زوال مسرعی از دار الخلافہ برسید و خط شاہنشام و نگارش حاجی میرزا آقاسی را بشاہزادہ بہاء الدولہ سپرد بدین شرح کہ آقاخان از محلات فرار کردہ و مثالی چند از پادشاہ جعل نمودہ تا بدان دست آویزفتنہ انگیزد. چون او را بیابی مأخوذ دار و مغلولاً بہ طہران فرست. شاہزادہ بہاء الدولہ خشمگین شدہ نخستین پرسش کرد کہ مردم آقاخان چندند. پس مکشوف افتاد کہ برادرانش **محمد باقر خان** و **میرزا ابوالحسن خان** و دیگر **میرزا احمد** و **میرزا حبیب اللہ** و **میرزا ہادی** و دو بیست سوار کار آزمودہ و جماعتی از شمشالچی ملازم رکاب اوست و در یزد جماعتی **عطاء اللہی** با او پیوستند. شاہزادہ بہاء الدولہ را در یزد لشکر بدست نبود. یکصد تن از نگاہبانان قلعہ ارگ یزد را برداشتہ با بیست تن سوار کہ حاضر بود آہنگ آقاخان کرد. بعضی از مردم مجرب گفتند این چہ عزم است کہ تصمیم دارد. با این قبیل مردم پیادہ چگونہ میتوان با سواران از جان گذشتہ در آویخت. بیم آنست کہ مردم شما ہزیمت

شوند و شما دستگیر گردید و نام دولت را بست کنید. بهاءالدوله از غضب افروخته گشت و گفت آقاخان و لشکر او را مکانت آن نیست که من از او اندیشناک شوم. اگر همه یک تنه باشم از قفای او تا ختن کنم و او را درهم شکنم. این بگفت و اسب خویش را طلب داشته بر نشست و آن قلیل مردم را برداشته مانند ضرغام غضبان رهسپار گشت. چون سه فرسنگ طی مسافت کرد به محمود آباد رسید. مسموع داشت که سر باز شقایی از کرمان مراجعت به طهران مینماید در سریزد فرود میشود. یک تن به مدد نزد ایشان فرستاد و خود از قفای آقاخان طریق مهریز که تا شهریزدهشت فرسنگ است گرفت و نزدیک سپیده دم وارد مهریز گشت. آقاخان از آنجا کوچ داده بود و از آنسوی سر باز شقایی سر از فرمان بر تافته کس به مدد بیرون نشد. در این وقت بهاءالدوله خویشتن راه سریزد برداشت و در آنجا ابوالفتح خان سرهنگ شقایی را به کلمات عتاب آمیز خطاب کرده سیصد تن از سر باز شقایی اختیار کرد و هم در زمان از دنبال آقاخان شتابان گشت.

اما آقاخان همه جا در بیابان دور از شارع قطع منازل میکرد به آهنگ شهر بابک و سیرجان می تاخت و ده فرسنگ از آنسوی مهریز چشمه و برجی در بیابان ظاهر بود. آقاخان بر سر آن چشمه فرود گشت و هنگام زوال آفتاب که از آنجا خواست کوچ کند شاهزاده بهاءالدوله با سیصد تن سر باز شقایی و صد تن پیاده جندقی بر سید و در آن گرمگاه روز و قوت گرما چشمه آب را در دست دشمن یافت. ناچار آهنگ جنگ کرد. دورویه صفر است کردند. سواران آقاخان و شمشالچیان و جماعت عطاءاللهی همدست و همداستان حمله در انداختند. شاهزاده بهاءالدوله که به حکم حسب و نسب آموخته حرب و خو کرده میدان بود از چپ و

راست تاختن همی کرد و حمله همی برد. ناگاه در گرمگاه میدان گلوله براسب او آمد و اسب از پای رفت. بهاءالدوله را از این حدیث دهشتی در ضمیر جای نکرد و همچنان پیاده در پیش روی سرباز ازیمین بشمال شد و لشکر را تحریض بجهنگ داد. بالجمله تا هنگام فروشدن آفتاب هر دو لشکر در برابر هم رزم دادند و میرزا ابوالحسن خان برادر آقاخان نیز فراوان مبارزت نمود و جلادت آشکار کرد. هشت تن از سربازان مقتول گشت و شانزده تن از مردم آقاخان بکال افتاد. بسیار کس جراحت یافتند. چون شب تاریک شد آقاخان با سواران خود راه سیرجان بر گرفت و چون به عرض سرحد یزدو کرمان بود بهاءالدوله رواندید که بی اجازت کارداران دولت از مملکت خویش بدان سوی سفر کنند و دیگر پیادگان نفس گسسته را از قفای سواران بتازد لاجرم صبحگاه از سر آن چشمه راه یزد بر گرفت. اما در کرمان یک روز پس از آنکه مناشیر مجعول آقاخان را مردم شهر مطالعه کردند مسرعان سبک سیر با فرمان پادشاه وارد کرمان شدند و حکم دستگیر ساختن او را برسانیدند و گیر و دار او را در یزدانها داشتند. **فضل علیخان** حاکم کرمان باعداد کارپرداخت و هم در این وقت چنان افتاد که **کهن دل خان** والی قندهار و **مهر دل خان** برادر او و خوانین افغان بعد از فرار از قندهار و پناه آوردن به دربار شهریار بر حسب فرمان بلوک شهر بابک به سیورغال ایشان مقرر شد و نشیمن در آنجا جستند تا هنگام برسد و سفر قندهار کنند و بر مملکت خویش دست یابند. بعضی از مردم شهر بابک از سرداران افغان رنجیده خاطر شدند و از در خصومت سخن کردند. عاقبت کار به مقابله و مقاتله کشید. سه چهار هزار تن از مردم شهر بابک و ایل عطاءاللهی و خراسانی همگروه شده آهنگ افغانان کردند و حاجی **محمد علی شهر**

بابکی کارفرمای آن جماعت گشت. افغانان چون قوت آن جمع نداشتند در قلعه شهر بابک متحصن گشتند، و از جانبین بازار محاربت رواج گرفت. در میان این گیر و دار آقاخان برسد و این حدیث را از اقبال بخت دانست. چه لشکری ساخته جنگ بیافت و در خاطر نهاد که نخستین قلعه افغانان را مسخر داشته اموال ایشان را مأخوذ دارد و آنگاه راه شهر کرمان سپارد. پس لشکریان را در کار محاصره استوار داشت و از آنسوی محمدباقرخان برادر خود را روانه سیرجان نمود تا مردم آن اراضی را از طغیان آقاخان بیاگاهانند و ایشان را باطاعت و انقیاد بخوانند. محمدباقرخان به اراضی سیرجان شتافت و قلعه زیداباد را معقل خویش ساخته به اغوای مردم پرداخت.

و از آنجا فضلعلی خان بعد از آگاهی از کار آقاخان مردم خویش را برداشته از کرمان بیرون تاخت و در منزل یاریز ورود محمدباقرخان را در قلعه زیداباد اصفا نمود. نخستین آهنگ او کرد و محمدباقرخان چون قوت مقاتلت او نداشت در قلعه زیداباد متحصن گشت و برادر را ازین کار آگاهی فرستاد. آقاخان بیتوانی از شهر بابکی و عطاءاللهی و خراسانی سپاهی گزیده راه زیداباد گرفت. آنگاه که آفتاب سربرزد به زیدآباد در رسید و جنگ در پیوست و تاهنگام زوال آفتاب آتش حرب افروخته بود. بسیار کس از جانبین بدرود جان کردند و در پایان امر لشکر آقاخان شکسته شد و او با مردم خود فرار کرده به اراضی احمدی ولار گریخت.

فضلعلی خان بعد از این فتح از سیرجان بد شهر بابک آمد و روزی چند از سرداران افغان معذرت جست و اشرار قبایل سیرجان و شهر بابک را کیفر کرد. آنگاه معلوم داشت که آقاخان دیگر باره در

احمدی ولار تجهیز لشکر کرده و بطرف اسفندقه و جیرفت رفته و سعید خان رودباری و مردم گرمسیر با او پیوسته‌اند و قلعهٔ اسفندقه را که معقلی محکم است سیقناق خویش کرده و از حبوبات و غلات انباشته ساخته. فضلعلی خان مردم خویش را برداشته به دفع اورهسپار آمد و در ارض سوغان برای تجهیز لشکر روزی چند اقامت نمود و از کرمان سه فوج سرباز و دو عراده توپ طلب نموده بالشکر خویش پیوسته کرد. در این وقت خبر رسید که آفاخان از اسفندقه بطرف گرمسیر سفر کرد. فضلعلی خان دیگر از قفای او تاختن را مناسب وقت ندانست و دفع دادن او را در اول بهار نیک تر شمرد. لاجرم مراجعت به کرمان کرد.

و در اول بهار سنهٔ یک هزار و دو یست و پنجاه و هفت هجری فضلعلی خان بشاهنشاه عریضه کرد که اگر چه آفاخان از این جنگ شکسته رفت لکن از اندیشهٔ خویش دست باز نداشته در تجهیز لشکر و اعداد کار روز شمارد. اگر سپاهی درخور جنگ به این جانب آهنگ کند روا باشد. لاجرم به حسب فرمان **حبیب الله خان** امیر توپخانه بامردان میدان و توپهای باره کوب بسیج راه کرده طریق کرمان برداشت، و از آن سوی آفاخان در گرمسیر میناب تجهیز لشکر کرد و در آن چند ماههٔ زمستان اعداد خویش را بسزا دید و با سواران و پیادگان انبوه دو عراده توپ و قورخانهٔ فراوان برداشته به آهنگ تسخیر شهر کرمان رهسپار گشت. فضلعلی خان حاکم کرمان نخستین اسفندیار خان برادر خود را با فوجی از لشکر باستقبال جنگ او بیرون فرستاد و از قفای او **عبدالله خان** سر تیپ با دو فوج ملایری و توپسراکانی و دو عراده توپ راه بر گرفت. ولی محمدخان تفنگچی کرمان نیز با سپاه خود از دنبال

ایشان راهسپر شد. نخستین در دشت آب اسفندیار خان با آقاخان دچار گشت. دورویه صف بر کشیدند و جنگ در پیوستند. بانگ گیر و دار بالا گرفت. اسفندیار خان مردانه بکوشید و از آن سوی آقاخان و برادرانش پای سخت کردند. پی در پی حمله افکنند. در میان اسفندیار خان چند زخم گران برداشت و هم گلوله بر تنش آمده از پای درآمد و لشکر او هزیمت شده و بعضی کشته و بعضی پراکنده شدند.

آقاخان چون از کار اسفندیار خان پیرداخت هم در آن گرمی بر سر عبدالله خان ناختن آورد. عبدالله خان به اول حمله ضعیف گشت و چون قوت جنگ او را در خویش ندید در قلعه زنجان (؟) متحصن گشت. آقاخان در حصار دادن او سودی نیافت. او را بگذاشت و بیتوانی آهنگ ولی محمد - خان سر تپ کرد و چون صرصر خزان بروی زده به اول حمله لشکرش را پراکنده ساخت و نیز محمد ولی خان را دستگیر نمود. آنگاه در هفت فرسنگی کرمان در اراضی بردسیر به قلعه ای جای کرده بداعیان کرمان همه روزه مکتوب کرد که فضلعلی خان را دست بسته بدین فرستید در این وقت امیر توپخانه از راه برسید. نخست آهنگ آقاخان کرد و او نیز بی خوف و هراس در برابر امیر توپخانه ایستاده صف راست کرد و جنگ بیومست. آتش بلا بالا گرفت و دخان توپ و تفنگ جهان را قیر گون ساخت. در پایان کار آقاخان شکسته شد و طریق را در پیش داشت و باز کژی کرده در مشیز جای کرد. امیر توپخانه مظفر و منصور بشهر کرمان درآمد. اما فضلعلی خان در درد بر آدر (؟) و غلبه آقاخان پوست بر تنش زندان گشت و دانست که اگر در شهر دیر بماند دور نباشد که مردم کرمانش دستگیر کرده به آقاخان سپارند. ناچار به تجهیز لشکر پرداخت و در مدتی اندک

سپاهی در خور جنگک بر آورد و بخونخواهی برادر کمر بسته با اتفاق امیر توپخانه راه قلعه مشیز برداشت. آقاخان چون دید که مردم فضلعلی خان متفرق نشد و اینک مرد برادر کشته با لشکر ساخته در میرسد مصاف او را پسندیده ندانست و از قلعه مشیز بیرون شده بجانب بم و نرماشیر کوچ داد. فضلعلی خان از فرار او دل قوی کرده از قفایش تاختن کرد و در منزل ریگان که سرحد بلوچستان و نرماشیر است بدو رسیده هر دو لشکر ساخته جنگک شده درهم افتادند و از یکدیگر همی کشتند. بعد از کشتن و کوشش فراوان لشکر آقاخان شکسته شد و دو بهره از مردمش مقتول و دستگیر آمدند. وهم در این وقت روز بیگانه شد و تاریکی جهان را فرو گرفت. آقاخان هم در آن تاریکی از راه بیابان طریق فرار پیش داشت و تا قندهار براند و از آنجا راه هندوستان سپرده در بندر بمبئی سکون اختیار کرد و در همان ولایت بود تا وداع جهان بگفت. و از جمله حوادث حادثه در یزد حکایت خان مرحوم **عبدالرضا خان** است. در کتاب ناسخ التواریخ مذکور است که در سنه یکهزار و دوست و چهل و دو در زمان دولت شهریار تاجدار فتحعلی شاه قاجار **محمد قاسم خان دامغانی** در کرمان طریق خودسری گرفت و هر کس از قبل کارداران دولت به‌آخذ منال دیوانی مشغول بود معزول کرد و گروهی را مغلول و محبوس نمود. شاهزاده مبرور حاجی **محمد ولی میرزا** که این هنگام حکومت یزد داشت چون این خبر بشنید هم از بهر آنکه گناه کاران دولت را کیفر کند وهم حکومت کرمان را بدست گیرد در عشر اول رجب بدین طمع و طلب طریق حضرت گرفت تا از شهریار دستوری جوید و بالشکری ساخته به سوی کرمان تاختن کند. مرحوم عبدالرضا

خان یعنی پسر مرحوم **تقی خان بیگی** یزد که این وقت وزارت شاهزاده داشت و حل و عقد امور یزد به رای و رویت او بود در غیبت شاهزاده مردم شهر را با خود همدست و همداستان نموده بر شاهزاده طغیان گرفت. اموال و انفال و خزاین و دقایق او را از طریف و تلید و سیاه و سفید مأخوذ داشت و زنان و فرزندان و جواری و حواشی او را با زاد و توشه اندک روانه دارالخلافت نمود و از این سوی شاهزاده محمد ولی میرزا از حضرت شهریار رخصت انصراف حاصل کرده راه یزد پیش گرفت. چون به اراضی نائین رسید ناگاه با زنان و فرزندان بی ساز و بربک باز خورد و لابد اولاد و احفاد و پرده کیان خویش را که قریب سیصد تن بودند برداشته روانه دارالخلافت طهران گشت و این هنگام محمد قاسم خان دامغانی چون آشفتگی امور یزد را اصفا نمود جماعتی از قبایل بلوچستان و سیستان را فراهم کرده در خدمت **عباسقلی خان** به آهنگ تسخیر یزد و کرمان بیرون شد. در منزل رباط شمس که سرحد کرمان و دوازده فرسنگ مسافت است تا یزد مردم کرمان سر از خدمت عباسقلی خان و اطاعت محمد قاسم خان بر نافتند و از لشکر گاه او بهر جانب پراکنده شدند. عباسقلی خان چون بدید ناچار بر نشسته طریق شیراز گرفت و در خدمت خالوی خود شاهزاده **حسینعلی میرزا** فرمانفرمای فارس پناهنده گشت و پس از روزی چند از آنجا سفرمازندران کرده در نزد **محمدقلی میرزای ملک آرا** قرار گرفت و محمد قاسم خان دامغانی روانه قلعه ها شد و کسش راه نداد. ناچار بطرف سیستان گریخت و چون این اخبار معروض در گاه شهریار تاجدار افتاد حکومت کرمان و یزد را بشاهزاده **حسینعلی میرزای شجاع السلطنه** مفوض داشت تا آن ممالک

را منظم کند و **آمحمد اسمعیل اصفهانی** پیشخدمت باشی را ملازم خدمت شجاع السلطنه فرمود که اموال شاهزاده محمد ولی میرزا را از عبدالرضا خان استرداد نماید. شجاع السلطنه تا ظاهر شهر یزد در باغ دولت آباد فرود شد. لشکر گاه کرد و شهر یزد را حصار داد و مدتی کار بمبارزت و مقاتلت کرد. علما و اعیان یزد که بی تقصیر در گرداب بلا و قحط و غلا گرفتار بودند در حضرت شهریار خواستار آمدند که فرمان کند تا شجاع السلطنه دست از محاصره یزد باز دارد و حکومت آن بلده با عبدالرضا خان تفویض آید. شاهنشاه ایران بصلاح وقت مسئول ایشان را به اجابت مقرون داشت و حکم داد تا شجاع السلطنه از ارض یزد بیرون شود و **آ اسمعیل** پیشخدمت باشی مقداری از اموال شاهزاده محمد ولی میرزا را از عبدالرضا خان استرداد کرده روانه دارالخلافه طهران گشت.

این هنگام فرمانگذاری یزد به شاهزاده **علی خان ظل السلطان** مفوض شد و **عبدالرضا خان** از قبل او در یزد حکمروا گشت و شجاع السلطنه از یزد بجانب کرمان سفر کرد. در بیرون بلده کرمان در باغ نظر فرود شد و مردم شهر از فرمان برداری او سر بر تافتند و فتنه بر پا نمودند. بعد از دوازده شبانروز نیران فتنه خامد گشت و اهالی کرمان طریق خدمت گرفتند و از شجاع السلطنه مورد رأفت و اشفاق آمدند. در سنه هزار و دو بیست و چهل و پنج **عبدالرضا خان** حاکم یزد **باشفیع خان** حاکم بلوک راور که در مملکت کرمان است پیوند خویشاوندی محکم نموده او را در فرمان برداری شجاع السلطنه باز داشت. شجاع السلطنه در غضب شده از بلدان کرمان لشکری گرد کرد و بر سر یزد تاخته آن

بلنده را به محاصره انداخت و تیمور میرزای پسر حسینعلی میرزای فرمانفرمای فارس را که این وقت در آباده متوقف بود هم نزدیک خویش طلب نمود تا در تسخیر قلعه معاون باشد و چون بی اجازت کارداران دولت این مبارزت کرد شهریار اندیشید که او را از محاصره یزد منع فرماید از برای او در مملکت کرمان وقعی و مکانتی نماند .

لاجرم سیف الدوله میرزا پسر ظل السلطان را به حکومت یزد بیرون فرستاده باشد که بعد از ورود شجاع السلطنه دست از محاصره باز دارد و طریق کرمان سپارد . بعد از ورود سیف الدوله میرزا در یزد شجاع السلطنه را در حصار دادن آن بلده ابرام برزیادت شد و مدت دو ماه اینکار بدر از او کشید و گاه گاه عبدالرضا خان به دست او نیز اینکه حکومت یزد با ظل السلطان تفویض یافته و اینکه فرزند او سیف الدوله میرزا بر مسند حکمرانی متکی است لشکری فراهم کرده از دروازه بیرون می فرستاد و با سپاه شجاع السلطنه رزم میداد . در پایان امر شاهنشاه فرمان کرد نایب السلطنه را که نخست قلعه یزد را بگشاید و عبدالرضا خان را بر گیرد . آنگاه شجاع السلطنه را که بی اجازت کارداران دولت بدین محاصره اقدام نموده روانه درگاه دارد ، پس بسوی خراسان شود .

لاجرم نایب السلطنه بیست و چهارم شعبان از دارالخلافه بیرون شده راه یزد گرفت . چون در منزل عقدا برسید عبدالرضا خان و تمامت خویشاوندان با تیغ و کفن بحضور او شتافتند و روی ضراعت به خاک سوختند و چون شجاع السلطنه خبر ورود نایب السلطنه را در عقدا استماع نمود بیتوانی مردم خود را برداشته راه کرمان برگرفت و نایب السلطنه بشهر یزد در آمده کار آن بلده را به نظم کرد و سیف الدوله میرزا را همچنان

در حکومت باز گذاشت و چون به علت امتداد محاصره علف و آزر قہ اندک بود بعد از سه چہار روز روانہ کرمان شد و عبدالرضا خان ہم ملتزم رناب بود. بعد از ورود نایب السلطنہ بہ کرمان از جانب شاہنشاہ احضار یافت. فرزند خود خسرو میرزا و یوسف خان گرجی امیر توپخانہ خود را در کرمان گذاشت و سلیمان خان کیلانی سرہنگ را با فوج شقاقی در یزد ملازم خدمت سیف الدولہ میرزا نمود و خود حاضر در گاہ شد و بہ یک قبضہ شمشیر مرصع بہ جواہر ثمین تشریف یافت و مأمور شد کہ از رود جیحون تا کنار آب اترک را کہ از ممالک شرقی ایران است بہ نظم کند .

پس نایب السلطنہ فرمان گذاری کرمان را بہ نام سیف الملوک میرزا پسر ظل السلطان منشور گرفت و خود فرمان کرد کہ خسرو میرزا و یوسف خان امیر توپخانہ با لشکر در کرمان بہ یزد کوچ دهند و از آنجا از طریق طبس راہ خراسان گیرند و علی خان پسر عبدالرضا خان یزدی را با اہل و عسرت عبدالرضا خان بہ رسم کروگان روانہ آذربایجان فرمود و در این ایام کہ نایب السلطنہ حاضر حضرت پادشاہ بود عبدالرضا خان و شفیع خان کہ مردم راور کرمان بود بر حسب فرمان در کرمان جای داشتند یکدیگر را دیدار کردہ دیگر بارہ در مخالفت با دولت مواضع نہادند و از نزد خسرو میرزا فرار کردہ عبدالرضا خان در قلعہ بافق جای کرد و شفیع خان بہ قلعہ راور در رفت، و نایب السلطنہ چون این خبر بشنید فرمان کرد تا از کرمان یوسف خان گرجی با سرباز و توپخانہ بہ تسخیر قلعہ راور شتافت و سلیمان خان کیلانی کہ با فوج شقاقی متوقف یزد بود بر سر قلعہ بافق تاختن برد .

بالجمله یوسف خان به حکم یورش و ضرب گلوله توپ در سه ساعت قلعه را ورز رافتح کرد و شفیع خان را بادویسر بر حسب امر روانه اردبیل داشت و عبدالرضا خان در نیم شبی که سر بازان یورش به قلعه بافق میدادند با چند تن از بنی اعمام خود بجانب طبرس و قاینات فرار کرد و با ده تن از مردم خود راه هرات پیش داشت. در میان قاین و هرات بعضی از صالحان بدو باز خوردند و زروسیم و جواهر ثمین چند آنکه با او بود بغارت بردند. ناچار عبدالرضا خان مراجعت به قائن نمود و امیر اسدالله خان حاکم قاین او را برداشته بحضرت نایب السلطنه آورد و بشفاعت او جرمش معفو گشت و در ذی قعدة الحرام سنه یک هزار دوست و چهل و هفت نایب السلطنه وارد مشهد مقدس گشت و زمانی دیر بر نیامد که شاهنشاه فرمان کرد که نایب السلطنه طریق حضرت سپارد و رضاقلی خان و محمد خان قرائی و عبدالرضا خان یژدی را که گناه کرده دولت اند نیز با خود کوچ دهد تا کیفر عمل خویش را مشاهده کنند. لاجرم نایب السلطنه بر حسب فرمان طریق حضرت برداشت و آن هر سه تن را که شاه بنام خوانده بود مواظب و ملازم رکاب ساخت و رضاقلی خان و محمد خان را دوز قبل از ورود خود وارد دار الخلافه نمود و خود بیست و دوم محرم بشهر طهران در آمده تقبیل سده سلطنت کرد.

آنگاه حکم رفت تا رضاقلی خان و محمد خان را روانه آذربایجان نمود. اما عبدالرضا خان از آن پیش که حاضر در گاه پادشاه شود مقداری افیون بلع کرد تا مگر بدان در گذرد و عقاب و عتاب پادشاه قهرمان را نبیند. اثر افیون چندان که از عجاج روح کند نبود و سلامت بزیست. اما از آن سوی چون این خبر در حضرت پادشاه مکشوف افتاد آتش غضب

پادشاه زبانه زدن گرفت و بفرمود تا بایند و زنجیرش حاضر ساختند و او را همچنان به شاهزاده محمدولی میرزا سپرد و گفت اگر بجای آن همه خزاین و دفاین که باتو زیان کرد کالبدش را از روان پرداخته کنی روا باشد. او را از پیشگاه حضور بیرون بردند.

چون به کریاس درگاه رسید دست فرا برده کاردیک تن از عوانان را از میان بر کشید و بر شکم خویش زد. هم بدان زخم نمود و کارد را از او بگرفتند و او را بخانه شاهزاده محمدولی میرزا بردند و سپردند. دوشنبه بیست و هشتم محرم هنگام سپیده دم فرزندان و اهل شاهزاده محمد ولی میرزا که نزدیک بسیصد تن بودند و این جمله به دست عبدالرضا خان منسوب و مخدول بودند چنانکه مذکور شد بر او تاختند و در قتلش آلات حرب و ضرب براندند و هر کس باندازه خویش جراحی کرد و جسد خان مرحوم را بعد از دو روز مدقون ساختند، انالله وانا الیه راجعون.

در ذکر آشفته گی شهر یزد و طغیان اشرار آن بلده و غلبه محمد عبدالله بر آن جماعت

در سنه هزار و دو بیست و شصت و چهار هجری در زمان دولت شاهنشاه غازی محمد شاه قاجار حسینعلی خان معیر الممالک حکومت یزد داشت و چون ملازمت رکاب بر ذمت نهاده بود دوستعلی خان پیشخدمت خاصه شاهنشاه به نیابت پدر در یزد اقامت داشت و کار حکومت میگذاشت. کارداران دولت برای استحکام امر حکمرانان آن بلده مرحوم میرور آقامیرزا علیرضای صدر و مرحوم آقا میرزا علی مجتهد و مرحوم محمد ابراهیم خان پسر مرحوم عبدالرضا خان یزدی و چند تن دیگر را به دار الخلافه طلب داشتند.

بعد از ورود این جماعت به پهران روزی چند برنگذشت که شاهنشاه غازی وداع جهان گفت و این خبر در یزد سمر گشت و آن مردم که قوت ردّ و منع اشرار داشتند چون حاضر نبودند جماعتی از اشرار اهالی یزد انجمنی کرده و نخستین به دروازه های شهر تاخته سر بازی که از بهر حراست بود از فراز برج و باره به زیر آوردند و تفنگ و دیگر ادوات ایشان را بستند و از آنجا بدر سرای دوستعلی خان رفته حصار دادند و از جانبین بی آنکه کسی را هدف گلوله کنند تفنگی چند گشاد دادند و در این غوغا چند سراسب از دوستعلی خان بغارت بردند و خنجری از کمر ابوالقاسم خان سرهنگ دماوندی باز کردند . صبحگاه دیگر جماعتی از عشیرت تقی خان یزدی و اولاد عبدالرضا خان به پشتوانی و استظهار دوستعلی خان حاضر شده گفتند ما از نزدیک تو دور نشویم تا شاهنشاه منصور ناصرالدین شاه بر تخت مملکت جای کند و منشور او بدین بلد برسد . دوستعلی خان که خاطری آزرده داشت اجابت این مسألت نکرد و راه دارالخلافه برگرفت و ابوالقاسم خان سرهنگ نیز در قفای او آهنگ کرد .

در این وقت اشرار شهر یکباره جنبش کردند و بهر اموال مردم شورش گرفتند و در هر محلت یک تن آن مردم شیرین بردیگران امیر گشت . در محله کازر گاد محمد نامی را که در میان اشرار سخت بازو و توانا بود رئیس کردند و این محمد خود در زیارت جاها به بیع و شرای شمع کار معاش راست می کرد و پدرش عبدالله دهلیزبان کاروانسرای تجار بود . نخستین محمد از یک تن تاجر مجوس سیصد تومان زر مسکوک بقره و غلبه مأخوون داشت و بر جماعت اشرار قسمت کرد .

آنگاه حکم داد که دست از غارت و غنیمت بازدارند و در حفظ و حراست اموال کوشند. از این روی مردمان دوستدار او شدند و او بر جمیع اشرار غلبه جست و تمامت محلات شهر را به تحت فرمان کرد و این وقت تاجران و مالداران به رضای خود هر کس بدو سیم و زر به هدیه میفرستاد و او به اشرار بذل میکرد و در امر خویش استوار میزیست. این بیود ناساهنشاہ ایران در دارالخلافتہ طهران [وارد] شد و **حاجی بیژن خان** حکومت یزد یافت. بعد از ورود چنان دانست که بقوت محمد عبدالله حکومت یزد بایست کرد. لاجرم او را طلب داشت و رئیس عوانان خویش کرد و هیچ امری را بی رأی و اشارت او به پای نتوانست بود. ششماه کار بدینگونه رفت تا کارداران دولت از آشفتگی امر یزد آگاهی یافتند و او را معزول ساختند.

و هم در این سال چون خبر آشفتگی کرمان و بیرون شدن **فضل علی خان** معروض کارداران دولت افتاد **حاتم خان شهاب الملک** را با اتفاق **علی خان** و **ابراهیم خان** پسرهای عبدالرضا خان یزدی مأمور بنظم کرمان فرمودند. **شهاب الملک** بعد از ورود به کرمان بتخریب امر **فضل علی خان** پرداخت و از بهر آنکه حکومت کرمان را از بهر خویش همی خواست چون این خبر به عرض اولیای دولت رسید بر آن شدند که او را بنخوانند و حاکمی دیگر از بهر کرمان بر نشانند.

پس منشور احضار او برفت و او تاسه منزلی کاشان براند و در آنجا منشور پادشاه بدو رسید که با اتفاق **علی خان** و **ابراهیم خان** سفر یزد کند و **محمد عبدالله** و اشرار را قطع و قمع نماید. لاجرم **حاتم خان** طریق یزد برداشت و **ابراهیم خان** که در آن شهر پدر بر پدر قوتی بکمال داشت

از پیش روی تاختن کرد و بسیار کس از اشرار را گرفته محبوس
 داشت. محمد عبدالله چون قوت درنگ نداشت بخانه جناب حاجی محمد
 کریم خان پسر ظهیرالدوله ابراهیم خان قاجار که از فحول علمای
 شیخیه بلکه رئیس این طریق و فریق است گریخته پناهنده گشت و از
 پس آن شهاب الملک نیز برسید و هم در نزد نظام مملکت را جز با حکومت
 خویش راست نمیدید و از نظام این بلده چشم پوشیده به اصلاح امارت
 خویش روزگار میبرد و این معنی نیز معروض کارداران دولت افتاد او را
 بدار الخلافه طهران طلب کردند و بدین گناه و دیگر عصیانها مبلغی زر
 و سیم به مصادره تسلیم داد و محمد حسین خان سردار ابروانی در سنه هزار
 و دوست و شصت و پنج حکومت یزد یافت و آقاخان ابروانی را که
 یک تن از خویشاوندان او بود به نیابت خویش به یزد فرستاد. بعد از ورود
 آقاخان به یزد علی خان و محمد ابراهیم خان جمعی از اشرار را که در
 حبس ایشان بودند به آقاخان سپردند و خود راه دار الخلافه برگرفتند.
 این هنگام محمد عبدالله که در خانه جناب حاجی محمد کریم خان
 پناهنده بود بیرون شد و دیگر بار اشرار بلد را در گرد خود انجمن
 کرده و سر به خود سری بر آورد. روز دویم ورود آقاخان نایب الحکومه
 حسین نداف که از تبعه محمد بود باشخصی از ملازمان نایب الحکومه
 در آویخت و او را زخمی کرد. آقاخان کس بفرستاد و حسین را حاضر
 کرده حکم داد تا او را باطناب خبه کردند و جسد او را از دارالاماره
 بیرون داد. محمد چون این بدانست با جماعت خویش بسرای آقاخان
 حمله برد. نایب الحکومه را چون نیروی مقاتلت او نبود به میان ارگ
 گریخت و اموال و ائقال او به یغما رفت. بالجمعه هفت روز قلعه ارك را

نیز به محاصره داشتند و روز کار آقاخان بصعوبت میرفت. خوانین یزد چون این بدیدند بیم کردند که در حضرت کارداران دولت الوده عصبانی شوند. ناچار سلاح جنگ بر تن راست کرده باتفاق آقاخان بامحمد مصاف دادند. چندانکه اوراقوت درنگ نماند. باسپرد تن از مردم خود طریق فرار گرفته از شهر بیرون تاخت. جمعی از مردم شهر و ملازمان آقاخان از دنبال تاختن برده دوازده فرسنگ طی مسافت کردند. درقریه ده شیر بدو رسیده جنگ پیوستند و مدت سه ساعت رزم داده بیست و پنج تن از اشرار دستگیر شدند و برخی مقتول آمدند. بقیه السیف طریق هزیمت گرفته باطراف کوه ودشت پراکنده گشتند.

محمد عبدالله بعد از آن کارزار نیمشبی وارد شهر یزد شد و در خانه یک تن از دوستان خود مخفی گشت و چندان بیود که آقاسیدیحیی از دارالخلافه طهران به یزد آمد و داعی شریعت باب گشت. این وقت محمد عبدالله بیرون شده بدو پیوست و دیگر باره سه روز با نایب الحکومه مصاف داد و در آن گیر و دار بزخم گلوله جراحت یافت و پشت بجنگ داده بخانه یک تن از مردم خود در رفت و همچنان پنهانی میزیست. بالجمله شش تن از مردم او به دست آقاخان گرفتار شد و حکم داد تا ایشان را به دهان توپ بسته آتش درزنده و آقاسیدیحیی چون کار بر مراد نیافت از یزد آهنگ مملکت فارس نمود. اما محمد بیود تا زخم او بهبودی گرفت و آقاخان از نیابت حکومت معزول شد و شیخعلی خان عمزاده محمدحسن خان سردار بجای او منصوب گشت و شیخعلی خان بعد از ورود به یزد محمد عبدالله را مطمئن خاطر ساخت و او را خلعتی نیکو

بفرستاد. در روز سیم ورود چون محمد خواست از سرای شیخعلی خان بدر شود یک تن از ملامان او محمد را به خوان خویش دعوت کرده او را بمنزل خویش فرود آورد. بعد از نشستن محمد اسمعیل نامی که یک تن از غلامان ایروانی بود خنجر خود را بر شانه او فرود آورد و یک تن دیگر تفنگ خویش را بر سینه او بگشاد و جهان را از وجود او بپرداخت. بعد از قتل او کار آن بلده بنظم شد و مردمان بر آسودند^۱

قصه اردکان

این قصه شریفه از قدیم الایام محل توطن علما و حکما و منجمین و دانشمندان بود و در میان اصحاب هوش به یونان کوچک اشتهار داشته و در این زمان آن مکان در نهایت آبادی و معموری است و مشتمل است بر مساجد و خوانق و عمارات و باغات و بیوتات و مشحون است بوجود علما و فضلا و هر یک منازل دلگشا و بساتین روح افزا ساخته اند. و در سنه هزار و چهل و یک هجری حاجی محمد علی نام قناتی حفر نمود موسوم ساخت به علیا باد و در میان بازار و بیوتات و منازل جاری ساخت و یکی از ارباب نظم تاریخ جریان این قنات را باین مضمون گفته: «آبرویافت اردکان زین آب.»

مزرعه نارستان

مکانی است بقایت خوش هوا، در سنه یک هزار و هشتاد هجری حاجی شرف الدین عقدائی در آنجا سرائی محقر ساخت و همچنین در موضع عقداسرائی دیگر با تمام رسانید.

۱- اینجا حدود شش صفحه به شرح قراء و مزارع بزداختماص دارد که چون همه منقولاتی از جامع مفیدی است حذف شد، مگر آنچه تازگی داشت.

مزرعه خلیل آباد

در حوالی نارستان واقع است از مستحدثات حاجی خلیل عقدائی
است در سنه هزار و هفتاد و یک هجری جاری گردیده .

در ذکر تاریخ حکومت جماعتی از حکام با احتشام
دارالعباده یزد بطور اجمال

حکومت ابوالخوانین خان بزرگ محمد تقی خان در زمان کریم
خان الی سنه یک هزار و دوست و سیزده هجری .

حکومت زین العابدین خان و عبدالرحیم خان که مزرعه رحیم آباد
حومه یزد را احداث نمود الی سنه هزار و دوست و بیست و نه هجری است .

حکومت میرزا موسی در سنه هزار و دوست و سی .

حکومت آقا محمد زمان خان در سنه هزار و دوست و سی و یک .

حکومت شاهزاده مرحوم مبرور حاجی محمد ولی میرزا در سنه

هزار و دوست و سی و شش .

خروج مرحوم عبدالرضا خان سنه هزار و دوست و چهل و سه الی

سنه هزار و دوست و چهل و هشت که نواب نایب السلطنه مرحوم عباس

میرزا تشریف فرمای یزد شده و خان در رکاب ایشان به دارالامان کرمان

رفت .

حکومت سیف الدوله و میر عبدالعظیم خان الی سنه هزار و دوست

و پنجاه و یک .

حکومت شاهزاده خانلر میرزا سنه هزار و دوست پنجاه و هفت

هجری .

حکومت مرحوم حسین خان نظام الدوله سنه هزار و دوست و پنجاه و هشت الی سنه شصت و دو .

حکومت محمد قاسم خان والی از جانب حسینعلی خان سنه هزار و دوست و شصت و سه .

حکومت دوستعلی خان معیر الممالک از جانب حسین علیخان سنه هزار و دوست و شصت و چهار .

حکومت حاجی بیژن بان سنه هزار و دوست و شصت و پنج .

حکومت آقاخان سنه هزار و دوست و شصت و شش .

حکومت شیخ علی خان سنه هزار و دوست و شصت و هفت .

آمدن سردار و حکومت میرزا عباس و سرتیب خان سنه هزار و

دوستان و شصت و هشت الی هفتاد و چهار .

حکومت صاحب دیوان سنه هزار و دوست و هفتاد و پنج .

حکومت اعتماد الدوله سنه هزار و دوست و هفتاد و شش .

حکومت شاهزاده حشمت الدوله سنه هزار و دوست و هفتاد و هشت .

حکومت مجد الدوله در سنه هزار و دوست و هفتاد و نه هجری

حکومت محمد خان والی سنه هزار و دوستان و هشتاد و یک .

حکومت شاهزاده مؤید الدوله و ناظم الملک سنه هزار و دوستان و

هشتاد و هفت .

حکومت اسکندر خان سنه هزار و دوستان و هشتاد و هشت .

حکومت نظام الملک سنه هزار و دوستان و نه .

حکومت حسین قلی خان سعد الملک سنه هزار و دوستان و نود و یک .

حکومت محمد خان والی در دفعہ ثانی سنہ ہزارو دوہست و نودو

دوہجری .

حکومت ابراہیم خلیل اللہ خان از جانب سنی الجوانب حضرت
والاظل السلطان دامت عظمتہ و شو کتہ سنہ ہزارو دوہست و نودوشش .

حکومت حاجی میرزا محمد معدل الملک از جانب حضرت والا-

ظل السلطان سنہ ہزارو سیصدودو .

حکومت مرحوم سهام السلطنہ سنہ ہزارو سیصد و چہار .

حکومت شاہزادہ معظم عماد الدولہ سنہ ہزارو سیصد و پنج .

حکومت اقبال الملک سنہ ہزارو سیصدوشش .

حکومت حضرت نواب مستطاب اسعد امجد ارفع والا آقای جلال

الدولہ سلطان حسین میرزا دامت عظمتہ و شو کتہ سنہ ہزارو سیصدو

ہفت .

حکومت محمود آقا خان از جانب حضرت والا ظل السلطان ادام اللہ

اقبالہ سنہ ہزارو سیصدونہ .

حکومت جناب آقا میرزا محمد وزیر از جانب سنی الجوانب حضرت

والاظل السلطان ابد اللہ عیشہ سنہ ہزارو سیصدودہ .

حکومت نواب مستطاب اشرف ارفع اسعد امجد والا آقای جلال-

الدولہ دامت شو کتہ و حشمتہ در کثرت ثانی سنہ ہزارو سیصدو دوازده

ہجری ،

واکنون کہ سنہ یک ہزارو سیصد و سیزده ہجری است مسند حکومت

فرمانفرمائی دارالعبادہ یزد مشرف است بہ وجود مسعود آن حضرت

دام اجلالہ العالی و اقبالہ المتعالی والحق تاکنون حاکمی باین جلالت

و عظمت با اینگونه رأفت و عطوفت و مرحمت نسبت به عامه رعیت و اهالی ولایت کسی نشان نداده ، عامه رعیت یزد در کمال فراغت و آمادگی در ظل مرحمت و کنف حمایت حضرت و الادامت شو کته و عظمت مشغول به کسب و تجارت و زراعت اند .

امید که حضرت عزت این نعمت امنیت و رفاهیت و آمادگی و فراغت را در حق این مستمندان مستدام و این عطیه عظمی و موهبت کبری را در باره این داعیان دولت قوی شوکت و شاکران نعمت جاوید آیت بردوام فرماید که این نعمت از سوابغ نعم حضرت ذی المنن و الامتنان و از نعمتان مجهولتان و مکفورتان است و زبان شاکری کرامت فرماید که شکر نعم حضرت خداوند را به تقدیم رساند .

از دست و زبان که بر آید	کز عهده شکرش بدر آید
بنده همان به که ز تقصیر خویش	عذر به درگاه خدا آورد
ور نه سزاوار خداوندیش	کس نتواند که بجا آید